

تحلیل دو سویه‌ی رابطه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی با توسعه‌ی سیاسی

علی ابوالعلی اقدسی^۱، دکتر محمد رضا مایلی^۲

چکیده

امروزه، سرمایه‌ی اجتماعی توانسته است نظر بسیاری از صاحب‌نظران را در مطالعات توسعه، در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به خود جلب کند. در ادبیات علم سیاست، مفهوم توسعه سیاسی نزدیک‌ترین مفهوم به سرمایه‌ی اجتماعی است. همچنین در رویکرد سرمایه اجتماعی، سیاست در متن جامعه و از پایین به بالا نگریسته می‌شود. بحث اعتماد و همبستگی، از مباحث دیرپا در مطالعات توسعه‌ی سیاسی است. همبستگی و انسجام، در شبکه روابط و اعتماد، نقش مهمی برای تعیین وضعیت هویت و مشروعیت یک نظام سیاسی ایفا می‌کنند. در جامعه‌ای که افراد مناسبات مبتنی بر اعتماد و همبستگی داشته باشند، امکان وقوع مشارکت همگان در تصمیم‌گیری، تکوین و تحکیم دموکراسی به منزله‌ی مهم‌ترین مشخصه توسعه سیاسی بیشتر است. همانطور که سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند بر توسعه‌ی سیاسی اثر بگذارد، توسعه‌ی سیاسی، نیز می‌تواند کشور را از نظر پتانسیل‌هایی که دارد روابط انسان‌ها را که بر پایه‌ی روابط قدرت است گسترش دهد. این پتانسیل‌ها تعامل جوامع بر سر قدرت، توسط توسعه‌ی سیاسی بسط پیدا می‌کند. در اثر تعامل پتانسیل‌های مذکور، سازمان‌هایی ایجاد می‌شود، که این سازمان‌ها می‌تواند سرمایه‌ی اجتماعی را بهتر محقق نماید. بالطبع زمینه‌های مشارکت و اعتماد، بین این سازمان‌ها، در اثر تعامل فراهم می‌گردد، و در نتیجه، سرمایه‌ی اجتماعی شرط لازم برای توسعه‌ی سیاسی است اما شرط کافی نیست. توسعه‌ی سیاسی حتماً افزایش سرمایه‌ی اجتماعی را به دنبال دارد اما سرمایه‌ی اجتماعی لزوماً افزایش توسعه‌ی سیاسی را به دنبال نخواهد داشت. مسئله‌ای که در این تحقیق به دنبال بررسی آن هستیم "تحلیل دو سویه‌ی رابطه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی با توسعه‌ی سیاسی است". و بدنبال پاسخ به این سوال که: سرمایه‌ی اجتماعی چگونه می‌تواند با توسعه‌ی سیاسی ارتباط داشته باشد؟

واژگان کلیدی: سرمایه‌ی اجتماعی، توسعه‌ی سیاسی، مشروعیت سیاسی، شبکه‌ها و هنجارها، اعتماد و انسجام اجتماعی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۰

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسایل ایران، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
abolalaaghdaei@yahoo.com

^۲ استاد یار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
mr_mayeli42@yahoo.com

مقدمه

امروزه در کنار سرمایه‌های سیاسی، مالی، اقتصادی، فرهنگی، نمادین و... سرمایه دیگری بنام سرمایه‌ی اجتماعی مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی، اقتصاد دانان و سیاست‌گذاران قرار گرفته است. این مفهوم به پیوندها و ارتباطات میان اعضای یک شبکه اجتماعی به عنوان یک منبع و سرمایه با ارزش اشاره دارد که با خلق هنجارها و اعتماد متقابل در جامعه موجب تحقق اهداف اعضا می‌شود. در این مطالعه با ارائه تعاریف و دیدگاه‌های صاحب‌نظران عمده، به ریشه‌های نهادی سرمایه‌ی اجتماعی و رابطه آن با توسعه‌ی سیاسی پرداخته خواهد شد. لازم به ذکر است چهارچوب نظری این پژوهش نظریه پاتنام و دیگران در خصوص سرمایه‌ی اجتماعی است و در خصوص توسعه‌ی سیاسی سعی شده از نظریات اندیشمندانی که در خصوص سرمایه‌ی اجتماعی و توسعه‌ی سیاسی توامان صاحب نظریه بوده‌اند استفاده گردد. از نظر پاتنام سرمایه‌ی اجتماعی به صورت یک رابطه دو جانبه محکم بین سطوح مشارکت مدنی و اعتماد بین فردی خود را نشان می‌دهد. بطوری که هرچه اعتماد بین شهروندان بیشتر باشد احتمال بیشتری وجود دارد که در امور جوامع خود مشارکت کنند. همچنین کسانی که به یکدیگر اعتماد می‌کنند به نهادهای دولتی نیز اعتماد بیشتری دارند. پاتنام سرمایه‌ی اجتماعی را وسیله‌ای برای رسیدن به توسعه در سیستم‌های مختلف سیاسی می‌داند. و تاکید عمده وی بر مفهوم "اعتماد" می‌باشد. به زعم وی همین عامل است که می‌تواند با جلب اعتماد میان مردم و دولتمردان و نخبگان سیاسی، موجب توسعه‌ی سیاسی شود. وی این مدل را مدل ساختاری سرمایه‌ی اجتماعی نامیده است. در سال‌های اخیر بسیاری از پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که وضعیت و شرایط نامناسب یک کشور می‌تواند موجب عدم امنیت، درگیری، خشونت، عدم ثبات سیاسی، فقر و یا حتی فروپاشی یک دولت و حکومت گردد. این امر می‌تواند ناشی از شرایط نامطلوب اقتصادی و یا سوء مدیریت‌های سیاسی و اقتصادی باشد. (Elhawary & Others, 2010: 245) و (Moreno & Anderson, 2004: 354)

در هر منطقه‌ای هر دولت و حکومتی در بازه‌های زمانی مشخص ممکن است چندین هدف و یا حتی میلیون‌ها هدف خرد و کلان را دنبال کند تا بتواند به توسعه مطلوب دست یابد، فقر را کاهش دهد، به ثبات بیشتری برسد، از نظر اقتصادی و سیاسی رشد یابد. توسعه‌ی اقتصادی مستلزم حضور بنگاه‌های اقتصادی فعال و قوی و ایجاد بسترهای مناسب جهت رشد اقتصادی می‌باشد. رسیدن به این امر نیازمند استراتژی‌های مناسبی جهت بکارگیری موثر و کارآمد منابع منطقه و برنامه‌های

جامع و دقیق است. (Collier P, Dollar, 2002:389-408) و (Aggarwal, 2010:159) شواهد بیشتری حاکی از آن است که با ایجاد تسهیلات جهت سرمایه گذاری مناسب در شرکت ها و بنگاه های داخلی و جذب منابع مالی؛ مدیریت ریسک، تبادل مناسب کالاها و خدمات راحت تر و رشد اقتصادی و سیاسی مطلوب تری خواهیم داشت. (Misati & Nyamongo, 2011:139-151) و (Brown, 1994:347-367) هر جامعه ای علاوه بر سرمایه های فیزیکی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، انسانی و نمادین با گونه ها و میزانی از سرمایه اجتماعی هم سر و کار دارد که با دیگر انواع سرمایه رابطه متقابل دارد. سرمایه ی اجتماعی در جوامع سنتی (ماقبل مدرن) بیشتر جنبه درون گروهی توأم با اعتماد اجتماعی محدود و خاص داشته است که امروز آن را با نام سرمایه ی اجتماعی قدیم می شناسند. در جوامع مدرن با نوع دیگری از سرمایه ی اجتماعی سر و کار داریم که بیشتر جنبه بین گروهی توأم با اعتماد اجتماعی تعمیم یافته و عام دارد که از آن به عنوان "سرمایه ی اجتماعی جدید" نام می برند. اما هدف از توسعه ی سیاسی گسترش مشارکت و رقابت گروه های اجتماعی در زندگی سیاسی می باشد. مهمترین لوازم بلافصل توسعه ی سیاسی شامل: سازمان یابی گروه ها و نیروهای اجتماعی، آزادی آنها در مشارکت و رقابت سیاسی، وجود مکانیسم های حل منازعه نیرومند در درون ساختار سیاسی، خشونت زدایی از زندگی سیاسی در جهت تقویت ثبات سیاسی، مشروعیت چهارچوب های نهادی و قانونی برای رقابت و سازش سیاسی و جزء آن می باشد.

در مباحثی که امروزه پیرامون توسعه در جریان است، سرمایه ی اجتماعی توانسته است نظربسیاری از صاحب نظران را در مطالعات توسعه، در زمینه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به خود جلب کند و برداشتی مطرح از مفهوم سرمایه ی اجتماعی، این بحث را با توسعه ی سیاسی پیوند داده است. با چنین توجهی، اگر ادبیات علم سیاست را بررسی کنیم، درمی یابیم که در میان مفاهیم موجود، مفهوم توسعه ی سیاسی نزدیک ترین مفهوم به سرمایه ی اجتماعی است و به نظر می رسد از ظرفیت های لازم برای پیوند دادن مفاهیم سرمایه اجتماعی با مفهوم توسعه سیاسی برخوردار است. هنگامی که سرمایه اجتماعی در نسبت با توسعه سیاسی در نظر گرفته می شود، مباحثی در نظر می آید که در ابتدای دهه ۱۹۶۰ میلادی از درون مفهوم توسعه سیاسی بیرون زد. این مباحث به ویژه در میان عالمان علم سیاست که با دیدگاهی لیبرال و با رویکردی مبتنی بر سنت وبری پارسونزی، آثار زیادی را در حوزه سیاست تطبیقی و آنگاه توسعه سیاسی پدید آورده است،

رواج داشت. دو اصطلاح توسعه سیاسی و سرمایه‌ی اجتماعی همچون مباحثی است که در زمینه سیاست تطبیقی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در وادی مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی قرار می‌گیرد و به صورت دو رشته مطالعاتی درمی‌آید. این دو رشته مطالعاتی که بر سنت وبری پارسونزی تکیه می‌زند، در فرایند نوسازی تعریف می‌شود و هویت آن با علوم سیاسی آمریکایی در می‌آمیزد. سرمایه‌ی اجتماعی واژه‌ای است که به تازگی وارد حوزه علوم اجتماعی گردیده است. در زمینه بررسی روند و یافتن علت و عوامل تاثیرگذار بر آن صاحب‌نظران و دانشمندان علوم مختلف، از جمله نظریه‌پردازانی همچون پیربورديو، جیمز کلمن، رابرت پاتنام و فرانسیس فوکویاما مطالعات مختلفی بر آن انجام داده‌اند. و تعاریف متعددی از سرمایه‌ی اجتماعی ارائه کرده‌اند.

اصطلاح سرمایه‌ی اجتماعی نخستین بار در اثر کلاسیک جین جاکوب، به نام مرگ و زندگی در شهرهای بزرگ آمریکایی (۱۹۶۱) به کار رفته است. این اصطلاح در دهه ۱۹۸۰ توسط جیمز کلمن - جامعه‌شناس آمریکایی - در معنای وسیع‌تری مورد استفاده قرار گرفت و رابرت پاتنام - دانشمند علوم سیاسی - فردومی بود که بحثی قوی و پرشوری را در مورد سرمایه‌ی اجتماعی و جامعه‌ی مدنی در ایتالیا و ایالات متحده برانگیخت. (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۱۰)

پیر بورديو (۱۹۸۵) - جامعه‌شناس فرانسوی - نظریه بسط یافته‌ای از سرمایه‌ی اجتماعی مطرح می‌کند. از نظر بورديو سرمایه همزمان هم مربوط به علم اقتصاد است و هم مجموعه‌ای از روابط مبتنی بر قدرت که قلمروها و تعاملات اجتماعی مختلفی را به وجود می‌آورد و معمولاً نامرتب با علم اقتصاد تصویری شود. سرمایه فرآیندی است که ذاتاً با قدرت پیوند دارد. در واقع استنباط بورديو از سرمایه به گونه‌ای است که او تقریباً سرمایه و قدرت را مترادف با هم می‌داند. شبکه‌های اجتماعی شبکه‌هایی هستند که یک فرد در آنها جای گرفته، و از دل این شبکه‌ها است که سرمایه‌ی اجتماعی پدیدار می‌شود، یعنی؛ شبکه‌های اجتماعی را نباید صرفاً با تولیدات روابط اجتماعی برابر دانست، زیرا چنین کاری شبکه‌های اجتماعی را نامرئی می‌سازد. شبکه‌هایی که می‌توانند بسیار متراکم باشند ولی در عین حال به دلیل عدم دسترسی به آنها نمی‌توانند منابعی را تولید کنند." (فیلیس، ۱۳۸۵: Aftab.wikiedia.org)

به نظر بورديو سرمایه؛ هرمنبعی است که در عرصه خاصی اثر می‌گذارد و به فرد امکان می‌دهد که سود خاصی را از طریق مشارکت در رقابت بر سر آن به دست آورد. سرمایه از نظر بورديو سه شکل اساسی دارد:

▪ اقتصادی: که قابل تبدیل شدن به پول است و به شکل حقوق مالکیت قابل نهادینه شدن است.
▪ فرهنگی: که در برخی شرایط به سرمایه اقتصادی تبدیل می شود و به شکل کیفیت آموزشی نهادینه می گردد.

▪ سرمایه‌ی اجتماعی: که از تعهدات اجتماعی ساخته شده است و تحت برخی شرایط قابل تبدیل به سرمایه اقتصادی می باشد و یا ممکن است در شکل یک عنوان اشرافی نهادینه شود. (اکبری، ۱۳۸۳: ۲۳)

پیرو بردیو بر تبدیل پذیری اشکال مختلف سرمایه به نوع اقتصادی آن تاکید دارد. وی سرمایه اقتصادی را به عنوان کار انسانی انباشته شده تعریف می کند. پس کنشگران از طریق سرمایه‌ی اجتماعی می توانند دسترسی مستقیمی به منابع اقتصادی (وام های یارانه‌ای، راهنمای سرمایه گذاری و...) داشته باشند. آنها می توانند سرمایه فرهنگی خود را از طریق تماس با کارشناسان یا افراد معتبر افزایش دهند و یا به گونه ای دیگر، آنها می توانند با موسساتی که اعتبارات با ارزش عرضه می دارند مرتبط شوند. (فیروز آبادی، ۱۳۸۴: ۱۱۷)

جیمز کلمن مانند بوردیو مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی را از اقتصاد به جامعه شناسی آورد. کلمن سرمایه‌ی اجتماعی را بر حسب کارکردی که دارد تعریف می کند. به عقیده او این مفهوم نه یک موجود منفرد، بلکه دربرگیرنده موجودیت های مختلفی است که تمامی آنها در دو عنصر مشترک هستند، یعنی همه آنها جنبه ایی از ساخت اجتماعی را در خود دارند و واکنش معینی از کنشگران را در درون این ساختار تسهیل می کنند. سرمایه‌ی اجتماعی همانند دیگر اشکال سرمایه مولد است و رسیدن به اهدافی را امکان پذیری می سازد که در نبود آن، دسترسی به آن اهداف ناممکن خواهد بود. سرمایه‌ی اجتماعی همانند سرمایه مادی و سرمایه انسانی، کاملاً قابل مبادله نیست، اما می تواند مختص به فعالیت های مشخصی باشد. شکل مشخصی از سرمایه‌ی اجتماعی که در تسهیل بعضی از کنش ها ارزشمند است، می تواند برای کنش های دیگر بی فایده و یا حتی مضر باشد. سرمایه‌ی اجتماعی برخلاف اشکال دیگر سرمایه در ذات ساختار روابط میان کنشگران وجود دارد. کلمن پس از این تعریف از سرمایه‌ی اجتماعی، مجموعه های مختلفی از کنش ها، پیامدها و روابط را سرمایه‌ی اجتماعی می نامد. از نظر او سرمایه‌ی اجتماعی ذاتاً قادر به کار است و سرمایه‌ی اجتماعی هر آن چیزی است که به مردم و نهادها امکان عمل می دهد. بنابراین، سرمایه‌ی اجتماعی یک مکانیزم، یک شی و یا یک پیامد نیست، بلکه به طور همزمان هر یک یا تمامی آنها

است. سرانجام اینکه سرمایه‌ی اجتماعی از نظر کلمن به لحاظ هنجاری و اخلاقی خنثی است. یعنی نه مطلوب است و نه نامطلوب. و صرفاً با فراهم کردن منابع لازم، وقوع کنش‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. (کلمن، ۱۳۷۷: ۴۶۲) سرمایه‌ی اجتماعی از نظر او یک شی واحد نیست. انواع چیزهای گوناگونی است که دو ویژگی مشترک دارند:

۱) جنبه‌ای از یک ساخت اجتماعی هستند.

۲) تسهیل‌گر کنش‌های افراد درون ساخت‌ها هستند.

جیمز کلمن، که خود در زمره نظریه پردازان توسعه سیاسی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی است، مفهوم سرمایه اجتماعی را در علوم اجتماعی بسط داد، تا آنجا که گفته می‌شود اصطلاح سرمایه اجتماعی که توسط جیمز کلمن معرفی شد، در اصل بدین منظور وضع شد تا هنجارها و انتظاراتی را توصیف کند که فعالیت اقتصادی را تضمین می‌کنند، اما در همان زمان نمی‌تواند چشم انداز دقیقی ارائه کند. کلمن خود در نگاهی به گذشته از لوری نام می‌برد که بر مفهوم سرمایه اجتماعی تکیه می‌کند تا به بیان موقعیت‌های اقتصادی مختلفی که جوانان اقلیت و غیراقلیت به دلیل پیوندهای اجتماعی با آن مواجه هستند، کمک کند. به گفته کلمن، لوری اصطلاح سرمایه اجتماعی را برای توصیف این منابع وضع کرد. در کاربرد لوری، سرمایه اجتماعی، مجموع منابعی است که در ذات روابط خانوادگی و در سازمان اجتماعی جامعه وجود دارد و برای رشد شناختی یا اجتماعی کودک یا جوان سودمند است. این منابع برای افراد مختلف متفاوت است و می‌تواند مزیت مهمی برای کودکان و نوجوانان در رشد سرمایه انسانی آنها باشد. (کلمن، ۱۳۷۷: ۴۵۹-۴۵۸) اما در یک ردیابی مفهومی می‌توان گفت که جاکوبز در سال ۱۹۶۱ سرمایه اجتماعی را به کار گرفت تا بر اهمیت شبکه‌های مردم در شهرها تأکید کند و نشان دهد چگونه آنچه او چشم‌هایی که خیابان‌ها را می‌نگرند، می‌نامد و به بیانی دیگر همسایگان در ایجاد امنیت روانی شهروندان تعیین‌کننده است (Scott, 1999: 276-280) در حالی که لوری مفهوم سرمایه اجتماعی را برای تشخیص منابع اجتماعی سودمند برای توسعه سرمایه انسانی وارد اقتصاد کرد. (کلمن، ۱۳۷۷: ۴۶۰) این بوردیو بود که اولین تلاش مطالعاتی سیستماتیک را در مورد سرمایه اجتماعی به انجام رساند. از نظر بوردیو سرمایه اجتماعی، جمع منابع عینی یا بالقوه‌ای است که حاصل شبکه‌ی بادوام روابط کمابیش نهادینه شده آشنایی و شناخت متقابل یا به بیان دیگر، عضویت در یک گروه است. شبکه‌ی این که هر یک از اعضای خود را از پشتیبانی سرمایه جمعی

برخوردار می‌کند و آنان را مستحق اعتبار می‌سازد. (بورديو، ۱۳۸۴: ۵۸) کلمن در ادامه این فعالیت‌های نظری، مفهوم سرمایه اجتماعی را وارد حوزه جامعه‌شناسی می‌کند و آن را به مثابه یک مفهوم علمی، به پژوهش‌های اجتماعی معرفی می‌کند. کلمن در مفهوم‌سازی خود سه نوع سرمایه اجتماعی متفاوت را مشخص می‌کند: الزامات و انتظارات، مجاری اطلاعات و هنجارهای اجتماعی؛ انسان‌ها در تبادل با یکدیگر کارهایی برای یکدیگر انجام می‌دهند که موجد الزامات و انتظاراتی است. انسان‌ها در تبادل اطلاعات به یکدیگر اعتماد می‌کنند. سرانجام هنجارهای اجتماعی که تا اندازه‌ای امنیت اخلاقی را در جامعه گسترش می‌دهد، خود سرمایه اجتماعی است (Coleman, 1988: 120-94) این مفهوم در توضیح جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جوامع از طریق آثار پاتنام گسترش و رشدی بی‌سابقه یافت و به منزله مفهومی توضیح‌دهنده وارد علوم سیاسی شد. پاتنام با اشاره به سرمایه فیزیکی به منزله ابزار و سرمایه انسانی به مثابه امری آموزش‌بخش که هر دو در افزایش زاینده‌گی انسان تأثیر زیادی دارند، مطرح می‌کند که: سرمایه اجتماعی به وجوهی از سازمان اجتماعی مثل شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد اجتماعی باز می‌گردد که همکاری و هماهنگی را برای منافع متقابل آسان می‌کند (Putnam, 1995: 213) سازمان اجتماعی از نظر پاتنام بیانگر جنبه‌هایی از زندگی است که مشارکت‌کنندگان را قادر می‌سازد تا برای تعقیب اهداف مشترک با همدیگر، مؤثرتر عمل کنند (Putnam, 1995: 18-28) پاتنام بر جنبه‌های پیوند دهنده سرمایه اجتماعی تأکید می‌کند و به رابطه با دیگران و پیوندهای مردم با زندگی در جماعت خود اصرار می‌ورزد. (ibid: 29) در بحث او این فرض وجود دارد که هر چه با دیگر مردم پیوند یابیم، بیشتر به آنها اعتماد می‌کنیم و برعکس. (ibid) بدین ترتیب، انسجام و همبستگی میان انسانها و اعتماد، دو مفهومی هستند که در تحقق سرمایه اجتماعی از نظر پاتنام به صورت متقابل با یکدیگر تعامل دارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند.

فوکویاما تعریف دیگری ارائه می‌دهد. او سرمایه‌ی اجتماعی را این‌گونه تعریف می‌کند: "سرمایه‌ی اجتماعی را به سادگی می‌توان به عنوان وجود مجموعه معینی از هنجارها یا ارزش‌های غیررسمی تعریف کرد که اعضای گروهی که همکاری و تعاون میان‌شان مجازاست، در آن سهیم هستند. مشارکت در ارزش‌ها و هنجارها به خودی خود باعث تولید سرمایه‌ی اجتماعی نمی‌گردد، چرا که این ارزش‌ها ممکن است ارزش‌های منفی باشد." (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۱۱)

رابرت پاتنام تعریف دیگری از سرمایه‌ی اجتماعی ارائه می‌دهد. " او بر نحوه‌ی تاثیر سرمایه‌ی اجتماعی بر رژیم‌های سیاسی و نهادهای دموکراتیک تاکید کرده است. از نظر او سرمایه‌ی اجتماعی مجموعه‌ای از مفاهیمی مثل اعتماد، هنجار، شبکه‌های ارتباطی میان افراد یک اجتماع می‌باشد. سرمایه‌ی اجتماعی وسیله‌ای برای رسیدن به توسعه‌ی سیاسی و اجتماعی در سیستم‌های مختلف سیاسی است. پاتنام بر اعتماد تاکید زیادی می‌کند. از نظر او اعتماد و ارتباط متقابل در شبکه‌های اجتماعی به عنوان منابعی هستند که در کنش‌های اعضای جامعه موجود است" (علاقه‌بند، ۱۳۸۴: www.fasleno.com)

و بالاخره می‌توان گفت "سرمایه‌ی اجتماعی از مجموعه هنجارها و ارزش‌های موجود در سیستم‌های فکری، علمی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه منتج می‌شود و این هنجارها و ارزش‌ها حاصل تاثیر نهادهای اجتماعی و اقتصادی ما است که دارای ویژگی اعتماد متقابل، تعامل اجتماعی، احساس هویت جمعی و گروهی و غیره است. (همان)

مفاهیمی همچون اعتماد، همکاری و همیاری میان اعضای یک گروه یا جامعه شکل دهنده نظامی هدفمند است که باعث دستیابی به اهداف ارزشمند گروه می‌شود. از این رو شناخت عوامل موثر در تقویت یا تضعیف سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند به جوامع، در گسترش ابعاد سرمایه‌ی اجتماعی کمک نموده و موجب افزایش عملکرد اجتماعی و اقتصادی افراد در جوامع گردد. از جمله عناصر مهم سرمایه‌ی اجتماعی اعتماد و مشارکت است. اعتماد مردم به یکدیگر، مردم به حکومت و نهادهای اصلی جامعه، اعتماد نهادهای مذکور به یکدیگر و اعتماد حکومت و این نهادها به مردم، و جبهه‌های مختلف اعتماد اجتماعی را شکل می‌دهند. از سوی دیگر درستکاری، صداقت، وفای به عهد، انصاف و عدالت ارزش‌های اعتماد آفرین هستند. آزادی فعالیت مدنی و بسته نبودن راه و تشکیل نهادهای مستقل از قدرت و حجیم نبودن دولت نیز مقوم و محرک مشارکت عمومی است." (عبدی، ۱۳۸۵: www.aftab.ir)

سرمایه‌ی اجتماعی دو وجه یا دو نوع دارد:

۱) سرمایه‌ی اجتماعی درون گروهی (مثل خانواده)

۲) سرمایه‌ی اجتماعی برون گروهی

امروزه سرمایه‌ی اجتماعی در جریان توسعه‌ی یک کشور در کنار انواع سرمایه‌ی اعم از طبیعی، انسانی و مادی (هم برون داد و هم درون داد توسعه) به شمار می‌آید. از طرفی نیز سرمایه‌ی اجتماعی را ماده

خام جامعه‌ی مدنی دانسته اند. سرمایه‌ی اجتماعی زیرمجموعه‌ی سرمایه‌ی انسانی نیست، زیرا این سرمایه متعلق به گروه هاست و نه افراد. سرمایه‌ی انسانی معمولی مانند تحصیلات و مهارت را به تنهایی می‌توان کسب کرد، اما هنجارهایی که شالوده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند در صورتی معنی دار هستند که بیش از یک نفر در آنها سهیم باشند. سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند از دو نفر که با هم همکاری دارند) تا یک ملت را در بر بگیرد. (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۱۳) (اوسلانر و دکر به نقل از کوهن و همکاران) ۱۹۹۷ (کواچی و همکاران) ۱۹۹۹

(نک و کیفر) ۱۹۹۷ (پاتنام) ۲۰۰۰ بیان می‌کنند این ایده که سرمایه‌ی اجتماعی اکسیر و درمان بخش همه‌ی دردهای جامعه است، ایده‌ی مقبولی است. سرمایه‌ی اجتماعی جامعه را سالم تر، دارتر و شاید باتدبیرتر و شکیباتر می‌سازد. به نظر پاتنام سرمایه‌ی اجتماعی موجب داشتن حکومت خوب و کارا می‌شود. (Oslander & Decker, 2001: 176) در کشورهای توسعه نیافته، فقدان سرمایه‌ی اجتماعی را حلقه‌ی مفقوده توسعه و رشد اقتصادی دانسته اند. اقتصاد جدید، سرمایه‌ی اجتماعی را به کار می‌گیرد و به هنجارهایی که از بیرون نظام اقتصادی سرچشمه گرفته‌اند و بر رفتارهای اقتصادی تأثیر می‌گذارند، توجه جدی نشان می‌دهد. از این رو اقتصاد دانان آن را به منزله‌ی یکی از شاخص‌های مهم توسعه مطرح نموده اند. سرمایه‌ی اجتماعی نه تنها برای مسائل کسب و کار بسیار جالب و بااهمیت است، بلکه دلایل جالب و مهم تری نیز برای یادگیری چگونگی توسعه و استفاده از سرمایه‌ی اجتماعی وجود دارد. تحقیقات و مطالعات منتشر شده در کشورهای توسعه نیافته، فقدان سرمایه‌ی اجتماعی را حلقه‌ی مفقوده توسعه و رشد اقتصادی دانسته اند. اقتصاد جدید، سرمایه‌ی اجتماعی را به کار می‌گیرد و به هنجارهایی که از بیرون نظام اقتصادی سرچشمه گرفته‌اند و بر رفتارهای اقتصادی تأثیر می‌گذارند، توجه جدی نشان می‌دهد. از این رو اقتصاددانان آن را به منزله‌ی یکی از شاخص‌های مهم توسعه مطرح نموده اند. سرمایه‌ی اجتماعی نه تنها برای مسائل کسب و کار بسیار جالب و بااهمیت است، بلکه دلایل جالب و مهم تری نیز برای یادگیری چگونگی توسعه و استفاده از سرمایه‌ی اجتماعی وجود دارد. تحقیقات و مطالعات منتشر شده نشان می‌دهد که بین سرمایه‌ی اجتماعی و کیفیت، هدف و مفهوم زندگی پیوند مستقیمی وجود دارد. (بیکر، ۱۳۸۲: ۳۰) توجه به سرمایه‌ی اجتماعی مباحث توسعه را از مدل‌های صرف اقتصادی که معطوف به رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص ملی هستند، فراتر خواهد برد و آن را به مؤلفه‌ی هایی چون نظام شبکه‌ها و ساختارهای اجتماعی و نیز ارزش و هنجارهای حاکم بر این شبکه‌ها و

ساختارها نزدیک خواهد کرد و زمینه را برای نوعی بازنگری در تعریف توسعه فراهم خواهد نمود. بازنگری ای که به نوعی در تعاریف جدید توسعه معمولاً دیده می‌شود. برای نمونه توسعه انسانی مدّ نظر سازمان چنین تعریف می‌شود: با عنایت به مفهوم سرمایه اجتماعی می‌توان توسعه را غنی سازی کنش‌های اجتماعی ناشی از افزایش تمایل به مشارکت و اعتماد اجتماعی دانست. در این صورت گذر به سوی توسعه از مسیر ایجاد نهادها، تعادل‌های ارزشی، باورها و هنجارها و ساختارهای مولد و مشوق سرمایه اجتماعی امکان پذیر خواهد بود. (تشکر و معینی، ۱۳۸۱: ۳۷)

توزیع سرمایه اجتماعی به شدت به الگوهای توسعه سیاسی اقتصادی و وضعیت دموکراتیک جوامع وابسته است. تمامی کشورهای غنی در سرمایه اجتماعی دارای دموکراسی و همچنین هموارترین اقتصاد فراصنعتی در جهان می‌باشند. به نظر اوسلانر و دکر، کشورهایی با سطوح بالاتر اعتماد، عملکرد حکومتی مناسب‌تر، رونق بیشتر و رشد اقتصادی بیشتر خواهند داشت. (Oslaner & Decker, Op,tc.: 177)

سرمایه اجتماعی به طور ثابت و مؤثری با بسیاری از شاخصه‌های توسعه انسانی، اجتماعی و اقتصادی از قبیل سطح تعلیم و تربیت، شاخص توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان (که بر اساس برابری قدرت خرید GDP شامل طول عمر، آموزش و پرورش و درآمد، سرانه تولید ناخالص داخلی سنجیده می‌شود) و تراکم توزیع دستیابی به رسانه‌های جمعی همراه است. بر اساس شواهد به دست آمده در میان شاخص‌های سرمایه اجتماعی، اعتماد اجتماعی مهم‌ترین شاخص است، به گونه ای که عنوان می‌شود ارتباط بین سرمایه اجتماعی با توسعه اجتماعی اقتصادی از طریق اعتماد اجتماعی برقرار می‌گردد.

ابعاد مفهومی و نظری سرمایه اجتماعی

ابعاد مفهومی و نظری مربوط به سرمایه اجتماعی در ادبیات علوم اجتماعی به ویژه در چند دهه اخیر گستردگی قابل توجهی یافته است. مباحث نظری مطرح شده را در تقسیم بندی بر مبنای محتوا و سطح تحلیل می‌توان در سه سطح خرد، میانی و کلان بررسی کرد.

۱. سطح خرد

در این سطح سرمایه اجتماعی در قالب روابط فردی و شبکه‌های ارتباطی بین افراد و هنجارها و ارزش‌های غیررسمی حاکم بر آنها بررسی می‌شود. بر این اساس، سرمایه اجتماعی موضوعاتی چون شدت و کیفیت روابط و تعاملات بین افراد و گروه‌ها، احساس تعهد و اعتماد دو جانبه به

هنجارها و ارزش های مشترک را شامل می شود و به منزله یک حس تعلق و پیوستگی اجتماعی تلقی می شود. جامعه شناسان شبکه، سرمایه اجتماعی را مجموعه ارتباطات افقی بین افراد و شبکه اشتغالات مدنی می دانند و آن را واسط بین هنجارها و اجرای قوانین جامعه تلقی می نمایند و سرمایه اجتماعی را در مقیاس خرد آن دیده اند. در این سطح اعتماد به اعضای خانواده، دوستان و همکاران نقش و اهمیت کلیدی دارد سپس وجود ارزش های اجتماعی مثبتی چون صداقت، امانت، تعهد و ارزش های منفی چون تقلب، کلاهبرداری، چاپلوسی اهمیت زیادی دارند. به نظر فوکویاما، سرمایه اجتماعی مجموعه معینی از هنجارها و ارزش های غیررسمی است که اعضای گروهی که همکاری و تعاون میانشان مجاز است، در آن سهم هستند. این هنجارها زمانی تولید سرمایه اجتماعی می کند که شامل سجایای مثبت از قبیل صداقت، ادای تعهدات و ارتباطات دو جانبه باشند.

۲. سطح میانی

در این سطح نظریه پردازانی همچون کلمن و پاتنام سرمایه اجتماعی را نوعی موجودیت در نظر می گیرند که نخست از جنبه هایی از ساخت اجتماعی برخوردار است؛ دوم، کنش های خاص کنشگران (حقیقی یا حقوقی) را درون ساختار اجتماعی تسهیل می کند. این مفهوم، ارتباطات افقی و عمودی را شامل می شود و سازمان ها و روابط بینابینی (اعم از باشگاه ها، انجمن ها، شرکت ها و احزاب سیاسی) در زمره آن قرار می گیرند. کلمن، اعتماد، اختیار و تعهد را لازمه سرمایه اجتماعی یک گروه می داند. به نظر کلمن سرمایه اجتماعی ترکیبی از ساختارهای اجتماعی است که تسهیل کننده کنش های معینی از کنشگران در درون این ساختارها است. (Coleman, 1988:98) سرمایه اجتماعی مانند دیگر اشکال سرمایه مولد است. بدون آن نیل به برخی از اهداف میسر نیست. به نظر او سرمایه اجتماعی منبعی برای کنش افراد است. برای مثال گروهی از افراد که واقعاً به یکدیگر اعتماد دارند در قیاس با گروهی که فاقد چنین اعتمادی هستند، از قوای همکاری بیشتری با یکدیگر برخوردارند. در یک اجتماع روستایی یک کشاورز علوفه را از کشاورز دیگر می گیرد و ابزار و ادوات کار کشاورزی را به طور گسترده به یکدیگر قرض می دهند، سرمایه اجتماعی اجازه می دهد که هر کشاورز کارش را با حداقل سرمایه فیزیکی در قالب ابزارها و تجهیزات لازم انجام دهد. (Coleman, 1990:304-307)

جامعه‌شناسانی چون ادواردز و فولی به دنبال مفهوم سازی کلمن تأکید می‌کنند که سرمایه اجتماعی ضرورتاً از بافت ویژه‌ای برخوردار است. در واقع سرمایه اجتماعی در روابط اجتماعی و هنجارهای اجتماعی موجود بین گروه‌هایی که کار مشارکتی را تسهیل می‌کنند وجود دارد اما این ضرورتاً قابل انتقال به دیگر بافت‌ها نیست. (پورموسوی، ۱۳۸۱: ۱۶۷) کلمن بر سودمندی سرمایه اجتماعی به مثابه منبعی برای همکاری روابط دو جانبه و اجتماعی تأکید می‌ورزد. به نظر کلمن عواملی چون کمک، ایدئولوژی، اطلاعات و هنجارها به ایجاد و گسترش سرمایه اجتماعی کمک می‌کنند. به نظر پاتنام همکاری و تعاون داوطلبانه در جایی که ذخیره و انباشتی اساسی از سرمایه اجتماعی در قالب قواعد مبادله و شبکه‌های تعهد مدنی وجود داشته باشد، به آسانی صورت می‌گیرد. سرمایه اجتماعی دلالت بر اشکالی از سازمان اجتماعی چون اعتماد، قواعد و شبکه‌ها دارد که می‌توانند کارایی جامعه را از طریق کنش‌های متناسب تسهیل نمایند. در نتیجه تعاون خودانگیخته از طریق سرمایه اجتماعی تسهیل می‌شود. (Putnam & Others, 1992: 167)

سرمایه اجتماعی پدیده‌های ارتباطی است که می‌تواند دارای گروه‌ها، انجمن‌های محلی و ملت‌ها به حساب آید. به نظر پاتنام سازمان‌های اجتماعی اتحادیه‌ها، کلیساها و گروه‌های اجتماعی می‌توانند از طریق پیوند بین شکاف‌های اجتماعی تفرقه‌اندازانه، متحد کردن مردم دارای ارزش‌ها و گذشته‌های متفاوت به بهبود بخشیدن به خلق و خویهای قلبی همانند بردباری، همکاری و روابط متقابل کمک کنند و همچنین از طریق مشارکت در ایجاد زیربنای اجتماعی استوار، پربار و درخشان، نقش حیاتی را در ایجاد سرمایه اجتماعی ایفا کنند. علاوه بر این پاتنام معتقد است در دموکراسی‌هایی که از سرمایه اجتماعی مطلوبی برخوردارند، شهروندان آگاه بیشتر مراقب مسئولان منتخب برای پاسخگویی به عملکرد خود هستند و مسئولان نیز از بازخواست شدن خود آگاهی کامل دارند. پس بر اساس ادعا‌های پاتنام اولاً شبکه‌ها و هنجارهای اجتماعی برای همکاری، مشارکت و هماهنگی اجتماعی ضروری هستند، ثانیاً سرمایه اجتماعی پیامدهای مهمی برای دموکراسی در پی دارد. (پورموسوی، ۱۳۸۱: ۱۶۲) پاتنام اعتماد اجتماعی، هنجارهای معامله متقابل و اجتماعی را در قالب شبکه‌های افقی تعامل به منزله منابع اجتماعی در نظر می‌گیرد. او برای سرمایه اجتماعی ویژگی بازتولیدی را لحاظ می‌نماید، بدین صورت که منابع سرمایه اجتماعی مقوی و خودافزون هستند. آنها در عین حال که موجد سرمایه اجتماعی هستند با بسط سرمایه اجتماعی تقویت و گسترده‌تری پیدا می‌کنند. با توجه به کار پاتنام در سال ۱۹۹۳

سرمایه اجتماعی به صورت نوعی ویژگی فرهنگی در نظر گرفته می شود که لزوماً از دست دادن آن خیلی مشکل نیست، لیکن کسب آن بسیار سخت و مشکل است. به نظر پاتنام موفقیت (عملکرد) حکومت های منطقه ای بیشتر بازتاب تراکم سرمایه اجتماعی است به جای این که منعکس کننده توسعه اقتصادی منطقه باشد.

تفاوت در سرمایه اجتماعی درون منطقه ای بازتاب الگوهای قدیمی حاکم بر منطقه است. نگاه پاتنام یادآور کار بنفیلد است که قائل به رابطه بین عملکرد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بود. بنفیلد فرهنگ جنوب ایتالیا را در قالب خانواده گرایی ضد اخلاق شناسایی کرده بود. این نگاه موجب شد تا به این ایده توجه شود که برای فرهنگ های غیر غربی بدون داشتن اقتصاد جدید و نظم سیاسی دموکراتیک، امکان ایجاد و حفظ سازمان های پایدار میسر نیست که حاصل آن تعریف دهه توسعه برای کشورهای توسعه نیافته بود. میزان های متفاوت رشد در اقتصادهای آسیایی ممکن است با تغییرات در سرمایه اجتماعی پیوند داشته باشند. به نظر فوکویاما خانواده در فرهنگ چین عمدتاً می تواند تعیین کند که چرا این کشور از یک طرف دارای یک تاریخ تجاری است و از طرف دیگر برخوردار از توسعه در مقیاس وسیعی نیست و از حیث اقتصادی برخوردار از همکاری و تعاون موفقیت آمیزی است. بر عکس، ژاپنی ها پیوندها را در فراسوی خانواده بسط داده اند و این به شکل سرمایه اجتماعی کمک کرده و موجب سرمایه داری صنعتی شده است. تبیین فرهنگی فوکویاما مبتنی بر شواهد خیلی قوی نیست. او تأثیر قوانین کشورها را بر توسعه اقتصادی آنها نادیده می گیرد. کلمن و پاتنام بر آثار مثبت سرمایه اجتماعی تأکید دارند. اولی بر نقش سرمایه اجتماعی در بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی و دومی بر سهم سرمایه اجتماعی در تأسیس و کارآمدی نهاد های دموکراتیک مدنی تأکید می کند. کمپبل و جاوچلوویچ به نقل از پاتنام سرمایه اجتماعی را همبستگی اجتماعی محلی حاصل شده از چهار ویژگی: ۱. وجود مجموعه ای متراکم از سازمان ها و شبکه های اجتماعی محلی، ۲. سطوح بالای تعهد مدنی یا مشارکت در شبکه های اجتماعی محلی، ۳. هویت محلی قوی و مثبت و نیز احساس تجانس و برابری با اعضای اجتماع و ۴. هنجارهای تعمیم یافته مربوط به اعتماد و کمک متقابل بین اعضای اجتماع محلی و این نکته که آیا آنها یکدیگر را به لحاظ شخصی می شناسند، دانسته اند. (Campel & Jovchelovitch, 2000: 262) باس معتقد است نظریه سرمایه اجتماعی معطوف به بسط قضایایی درباره شرایطی است که تحت آن حکومت ها و اجتماعات محلی بتوانند برای نیل به اهداف

مشترک، تعاون و همکاری داشته باشند. آن تعیین‌کننده ترتیبات نهادی افقی است که بر ایجاد شبکه‌هایی از اعتماد، اداره بهتر امور و عدالت اجتماعی تأثیر مثبت دارد. سرمایه اجتماعی نقش مهمی را در تشویق به اشتراک مساعی در فائق آمدن بر شکست‌های بازار از طریق کنش‌های جمعی و ائتلاف منابع مشترک ایفا می‌نماید؛ در نتیجه به نظر می‌رسد برای ارتقای مشارکت اجتماع محلی و توسعه متکی بر خود امری لازم است. (Boss, 1997:1) به نظر پاکستون سرمایه اجتماعی شامل دو مؤلفه پیوستگی‌های عینی بین افراد به منزله شبکه عینی که افراد را در یک فضای اجتماعی به یکدیگر پیوند می‌دهد و نوعی پیوند ذهنی است که موجب شکل‌گیری روابط مبتنی بر اعتماد متقابل و روابط عاطفی مثبت اعضای جامعه نسبت به یکدیگر می‌شود. سرمایه اجتماعی نوعی انرژی بالقوه است که تسهیل‌کننده کنش است.

۳. سطح کلان

نورث سرمایه اجتماعی را از منظر اقتصاد سیاسی و در سطح کلان شامل روابط قراردادی و روابط نهادی کلان (اعم از دولت، حکومت سیاسی و نظام‌های حقوقی و قضایی) می‌داند. در این سطح روابط ساختارهای رسمی مانند قوانین و مقررات حاکمیت سیاسی، میزان مشارکت سیاسی و شکل‌گیری نهادی سیاسی، اجزای سرمایه اجتماعی هستند. در سطح کلان با سرمایه اجتماعی ساختاری سر و کار پیدا می‌کنیم که اعتماد به حکومت و نیز اعتماد به نظام‌های تخصصی مؤلفه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهند. فوکویاما نیز سرمایه اجتماعی را پدیده‌ای جامعه‌شناختی در نظر گرفته است. به نظر او ملت‌ها می‌توانند از سطوح متفاوتی از سرمایه اجتماعی بر خوردار باشند، سرمایه‌ای که فرصت لازم را برای تحقق دموکراسی یا صنعتی شدن آنها فراهم می‌کند. به نظر فوکویاما سرمایه اجتماعی را می‌توان مجموعه معینی از هنجارها یا ارزش‌های غیررسمی تعریف کرد که اعضای گروهی که همکاری و تعاون میانشان مجاز است، در آن سهیم هستند. (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۱۰) سرمایه اجتماعی سرمایه فردی نیست؛ بلکه سرمایه گروهی است. در نهایت در شرایط وجود سرمایه اجتماعی شاهد بسط و گسترش فرآیند مشارکت در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و نیز بسط انجمن‌های داوطلبانه خواهیم بود، فرآیندی که می‌تواند ساز و کاری مؤثر برای نیل به توسعه باشد. فوکویاما منابع ایجادکننده سرمایه اجتماعی را این‌گونه مطرح می‌کند:

۱. هنجارهایی که به لحاظ نهادی؛ ساخته شده اند (ساختمندی های نهادی) و منتج از نهادهای رسمی مانند دولت و نظام های قانونی هستند.
۲. هنجارهایی که خودجوش هستند (ساختمندی های خودجوش) و برخاسته از کنش های متقابل اعضای یک جامعه هستند.
۳. ساختمندی های برون زاد که برخاسته از اجتماعی غیر از اجتماع مبدأ خودشان هستند و می توانند از دین، ایدئولوژی، فرهنگ و تجربه تاریخی مشترک نشات بگیرند.
۴. هنجارهایی که از طبیعت ریشه گرفته اند (ساختمندی های طبیعی) مثل خانواده، نژاد و قومیت. فوکویاما، ۱۳۷۹: ۱۰۷-۹۷) کریستین گروتارت بحث خود را با این مساله مطرح می کند که آیا سرمایه اجتماعی حلقه مفقوده است؟ برای تبیین این موضوع به طرح این پرسش می پردازد که تفاوت در نرخ های رشد اقتصادی کشورها یا برخی از مناطق را به رغم برخورداری یکسان از منابع فیزیکی طبیعی و سرمایه انسانی چگونه می توان تبیین نمود؟ او با توجه به مطالعات انجام شده به طرح چهار مورد برای فراهم سازی پاسخ لازم برای این پرسش می پردازد. مورد اول: به نقل از بانک جهانی (۱۹۹۳) و استیکلیتز (۱۹۹۶) مطرح شده است که نرخ های بالای رشد اقتصادی کشورهای آسیایی شرقی نسبت به دیگر بخش های جهان صرفاً با عوامل مرسوم چون سرمایه گذاری های اساسی، فیزیکی و عینی قابل تبیین نیست. سیاست های حکومت محیط مناسبی را از طریق تنظیمات نهادی و طرح های سازمانی فراهم کرده اند که کارایی، مبادله اطلاعات و همکاری بین دولت و صنعت را ارتقا داده اند. مورد دوم: به نقل از پاتنام (۱۹۹۳) بیان شده است که تراکم بالاتر انجمن های داوطلبانه در میان مردم شمال ایتالیا نسبت به جنوب ایتالیا موفقیت اقتصادی شمال ایتالیا را تبیین می کند. مورد سوم: به نقل از باکلی (۱۹۹۶) عنوان شده است که بعد از سقوط دولت سومالی بی نظمی مدنی و سقوط درآمد بیشتر کشور را فرا گرفت لیکن در جایی که نیروهای محلی قوت بیشتری داشتند، بی نظمی مدنی و سقوط درآمدها شدت چندانی نداشت. مورد چهارم: پاتن و همکاران (۱۹۹۳) بیان کرده اند که در گجرات هند برخوردهای خشونت آمیز بین مردم محلی و مقامات حکومتی موجب رکود اقتصادی شده بود. از وقتی که اجتماعات محلی بسیج شدند و مدیریت نهادی را پذیرفتند، تضادها تقلیل یافتند و بهره برداری از زمین و درآمد روستاها افزایش پیدا کرد. هر یک از موارد مطرح شده جنبه ای از سرمایه اجتماعی و سهم آن را در رشد اقتصادی نشان می دهد. (Grootaert, 2001:9) سرمایه اجتماعی در کنار

دیگر اشکال سرمایه برای توسعه نوعی داده است و در عین حال ستانده فزاینده توسعه نیز می باشد (Ibid:16). شواهد زیادی وجود دارند مبنی بر این که سرمایه اجتماعی می تواند بر نتایج توسعه چون رشد، عدالت و امحای فقر تأثیر داشته باشد. انجمن ها و نهادها شبکه غیررسمی را برای سازمان دهی اطلاعات مشترک، هماهنگی فعالیت ها و تصمیم گیری جمعی فراهم می کنند. (Ibid:11) اخیر و شر بودن سرمایه اجتماعی در مباحث جدید مربوط به سرمایه اجتماعی عنوان می شود که سرمایه اجتماعی مفهومی بالقوه یکپارچه و واحد است ولی در بیشتر آثار جدید بر وجود انواع متفاوت سرمایه اجتماعی نیز تأکید شده است. یکی از تفاوت ها در سرمایه اجتماعی مربوط به عضویت در شبکه های رسمی و غیررسمی می شود. شبکه های رسمی به آسانی بر حسب عضویت سازمانی شناخته می شوند که سنجش آن هم به سهولت صورت می گیرد. ولی شواهد مربوط به نقش شبکه های اجتماعی غیررسمی به آسانی در دسترس نیستند. تفکیک مهم تر مربوط به تفاوت بین سرمایه اجتماعی بین گروهی و سرمایه اجتماعی درون گروهی است. سرمایه اجتماعی درون گروهی با اعتماد به غریبه ها شناخته می شود که در آن شعاع اعتماد گستره بیشتری پیدا می کند و شامل افراد غیرخودی و بیرون از گروه خودی می شود. به نظر اونیکس و بولن سرمایه اجتماعی برای سلامتی افراد، خانواده ها و اجتماعات حیاتی است. سرمایه اجتماعی مفهوم یکپارچه و واحدی نیست بلکه دربردارنده عناصر و ابعاد متنوع و مختلفی است. سرمایه اجتماعی احتمالاً در خود ترتیب های مختلفی دارد که کارکردهای آنها در موازات با یکدیگر قرار می گیرند. هم به شبکه های رسمی و غیررسمی و هم به سرمایه اجتماعی بین گروهی و درون گروهی نیاز داریم. (Onyx & Bullen, 2001:57) در مجموع بررسی ابعاد کارکردی سرمایه اجتماعی نشان می دهد که این سرمایه می تواند هم منبع خیر و هم منبع شر باشد. همان گونه که سرمایه مالی را می توان هم برای تهیدستان و هم برای خرید سلاح به کار برد، شبکه ها نیز قادرند تا با تقویت تبارگرایی، تنفر نژادی و فرقه گرایی، گروه ها را با یکدیگر با شیوه هایی که در کل برای جامعه دارای نتایج منفی هستند، متحد کنند. (پورموسوی، پیشین: ۱۶۶) در مجموع آنجایی که : سرمایه اجتماعی به سطوح فراگروهی و فرابخشی میل نمی کند و در سطح جامعه و در حوزه عمومی شیوع پیدا نمی کند و مبتنی بر نوعی طایفه گرایی و خاص گرایی است، ممکن است پیامدهای منفی داشته باشد؛ به گونه ای که هزینه های زندگی را در عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی افزایش دهد و قطاعی بودن جامعه را تقویت کند به صورتی که جامعه را از

وفاق و نظم پویای خود باز دارد. در فرسایش سرمایه اجتماعی گفته شد که وجود سرمایه اجتماعی، ساز و کاری برای ارتقای توسعه است و فقدان و فرسایش آن مانعی برای توسعه اجتماعی است. و مهم تر این که سرمایه اجتماعی از ویژگی خودزایی و خودمولدی برخوردار است. یعنی با استفاده مناسب از آن زمینه برای تولید و تقویت آن فراهم می شود و استفاده نکردن از آن موجب تقلیل و نابودی آن می شود و این موجب تفاوت بین سرمایه اجتماعی و اشکال دیگر سرمایه شده است. ایجاد سرمایه اجتماعی ممکن است برای اولین بار مانند سرمایه فیزیکی هزینه داشته باشد، اما پس از ایجاد، تقویت آن از طریق مصرف امکان پذیر است، برخلاف سرمایه فیزیکی که وقتی مصرف می شود، فرسوده و کهنه می شود. در این باره سرمایه اجتماعی مانند سرمایه انسانی عمل می کند. وقتی مهارتی از طریق انجام کاری کسب می شود، چنانچه بعداً تمرین و تجربه نشود، به فراموشی سپرده می شود. همین طور است حس همدلی و همدردی و معاضدت نسبت به دیگران که از طریق ممارست و تمرین حفظ و تقویت می شود. (متوسلی و بی نیاز، ۱۳۸۱: ۴۷) علاوه بر استفاده نکردن درست از سرمایه اجتماعی که موجب فرسایش این سرمایه می شود گذار جوامع نیز به ویژه وقتی که خصلت درون زا و مناسب خود را ندارد، سرمایه اجتماعی جامعه را دچار فرسایش می کند. به نظر استیگلیتز جوامع سنتی اغلب دارای سطح بالایی از سرمایه اجتماعی و سرمایه سازمانی هستند، هر چند این سرمایه ممکن است به گونه ای نباشد که برای تسهیل تغییر، لازم است. اما در فرآیند توسعه، این سرمایه اجتماعی و سازمانی اغلب تضعیف می شود یا از میان می رود، به گونه ای که ممکن است این فرآیند تخریب، پیش از ایجاد سرمایه جدید اجتماعی و سازمانی روی دهد و جامعه را از ساختارهای ضروری و فضای اخلاقی که لازمه کارکرد بهینه آن است، محروم کند. (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۱۸۰) استیگلیتز به گذار اقتصادی در روسیه و چگونگی تضعیف و فرسایش سرمایه اجتماعی اشاره می کند. به نظر او روش گذار اقتصادی در روسیه باعث تضعیف سرمایه اجتماعی شد. یکی ثروتمند می شد نه به این خاطر که سخت کار کرده، بلکه به این دلیل که از ارتباط های سیاسی اش برای گرفتن اموال دولتی به بهای ارزان در جریان خصوصی سازی استفاده می کرد. قراردادهای اجتماعی که شهروندان را به هم پیوند می دهد، گسسته شده بود، زیرا بازنشستگان می دیدند که دولت اموالشان را به ثمن بخش می فروشد ولی ادعا می کند که پولی ندارد که حقوق بازنشستگی آنها را بپردازد. (استیگلیتز، پیشین: ۲۰) مهم تر این که شرایط تورمی و فقدان مردم سالاری واقعی ویژگی هایی هستند که در

بیشتر کشورهای فاقد نظم پویا دیده می‌شود. این شرایط نیز نقش مهمی در فرسایش سرمایه اجتماعی این کشورها دارند. فقدان مردم سالاری واقعی و شکل نگرفتن نهادهای مدنی که خود حاصل فقدان سرمایه اجتماعی اولیه است همچنان مانع شکل‌گیری این سرمایه می‌شود که در مقیاس‌های ملی و فراملی فرآیند توسعه را با مشکل مواجه می‌کند. به نظر بیکر انجام امور تجاری در کشورهای دیگر به یک دولت باثبات، شریف، مسئول و قابل اعتماد نیاز دارد. کیفیت و چگونگی دولت با توجه به غنی بودن سرمایه اجتماعی مانند شبکه‌های همکاری و تعاون، معیارهای مشارکت مدنی و روحیه اعتماد تغییر می‌کند. (بیکر، ۱۳۸۲: ۲۹) در فضای غیرمردم سالارانه اعتماد عمومی و سرمایه بین‌گروهی جای خود را به اعتماد عشیره‌ای و سرمایه درون‌گروهی می‌دهد که خود مانع توسعه است. پاتنام در مطالعه‌اش درباره جنوب ایتالیا به این نتیجه می‌رسد که در مناطقی که سرمایه اجتماعی خوبی وجود دارد، شاهد توسعه اقتصادی بیشتر و دولت‌های محلی کارا و مسئول هستیم. بر عکس در جاهایی که سرمایه اجتماعی به ویژه در شکل بین‌گروهی آن وجود ندارد و به تعبیر بنفیلد نوعی خانواده‌گرایی ضداخلاق وجود دارد، توسعه اقتصادی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی و نهادی در سطح پایین قرار دارد.

سرمایه اجتماعی و فرهنگ سیاسی توسعه بخش:

بحث اعتماد و همبستگی در درون شبکه اجتماعی در رابطه متقابل با یکدیگر و به منزله دو روی یک سکه، به نحوی که به منافع عمومی کمک کند، از محورهای همیشگی بحث سرمایه اجتماعی است. بدین نحو، این اعتماد میان افراد جامعه که به صورت اعتماد میان‌گروهی‌ها و اعتماد در درون یک بافت وسیع از نهادهای اجتماعی نمایان می‌شود، در نهایت به صورت مجموعه ارزش‌ها، فضائل و انتظارات مشترک درون جامعه و به صورت یک کل در می‌آید. از طرفی، بدون این تعامل، اعتماد افول می‌یابد و در نقطه خاصی این افول آغاز می‌شود و خود را به صورت معضلات اجتماعی جدی نمایان. (Bim, 1990:20) از نگاه کلاوس اوفه، اندیشمندی که در زمره افراد مطرح نسل دوم مکتب فرانکفورت است، اعتماد و هماهنگی اجتماعی، دو کارکرد عمده در سرمایه اجتماعی هستند. به گفته او، هنگامی که وسائل و ابزارهای چنین آیین‌نامه‌های دولتی از طریق مقررات تصویب شده و تعادل‌های خود به خودی بازار، ظرفیت انجام وظیفه اجتماعی نداشته باشد، اعتماد موجد وسائل و ابزار برای هماهنگی اجتماعی است. او معتقد است که اعتماد موجب آزادی بیشتر، به کارگیری بیشتر توانمندی و خلاقیت شهروندان، فائق آمدن بر کارا

نبودن آیین نامه‌ها و مقررات و احساس امنیت می‌شود. (Offe,1999:42-46) اما هر نوع اعتماد، جزئی از سرمایه‌ی اجتماعی محسوب نمی‌شود، بلکه آن که به سرمایه‌ی اجتماعی کمک می‌کند، اعتمادی است که بتوان به مردم غریبه، تعمیم داد و در برابر اعتماد خاص است که محدود به خانواده یا گروه فرد است. اعتماد خاص متمایل است به ملحق شدن به انواع هویت‌های گروهی و خودی که در برابر بیگانگان تشکیل می‌یابند که متعاقباً جناح‌گرایی را فزونی می‌بخشد و امکان توافق میان نیروهای متعارض را از طریق وسائل دموکراتیک کاهش می‌دهد. از طرف دیگر قوانین تعمیم یافته کمک می‌کنند که شبکه‌ها و نهادهای اجتماعی در مقیاس وسیع، پیچیده و مستقل ساخته شوند و به همین دلیل وضعی کلیدی برای توسعه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی است. به علاوه، اعتماد تعمیم یافته به تعدادی از حالات پیوند می‌خورد که فرهنگ دموکراتیک، تساهل در تکثر و امکان نقد را تضمین می‌کنند (Warren,1999:9) توسعه‌گران سیاسی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی با رویکردهای مختلف سیستمی و ساختی کارکردی، فرآیند اجتماعی و تاریخ تطبیقی تلاش می‌کردند سیاست را مرتبط با متن جامعه و فرهنگ ببینند. در رویکرد سرمایه‌ی اجتماعی نیز سیاست در متن جامعه و از پایین به بالا نگریسته می‌شود. سرمایه‌ی اجتماعی در علوم اجتماعی، به ویژه در علوم سیاسی، مفهومی نو به نظر می‌رسد، اما به دلیل مشترکات بسیار زیادی که با مفهوم توسعه سیاسی پیدا می‌کند، می‌تواند دارای تبار و ادبیات غنی خاص خود باشد؛ با این تفاوت که سرمایه‌ی اجتماعی، با مفهومی که پاتنام در نظر دارد، در واقع فرهنگ سیاسی توسعه بخش محسوب می‌شود که به فرآیند توسعه‌ی سیاسی شتاب می‌بخشد. چرا که مفهومی از سرمایه‌ی اجتماعی نیز وجود دارد که لزوماً با توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی سازگار نیست. در مقایسه‌ی بین دیدگاه‌های پاتنام و کلمن درباره‌ی پژوهش سرمایه‌ی اجتماعی می‌بینیم که پاتنام تمایل دارد بر اشکال سرمایه‌ی اجتماعی مبتنی بر ارزش‌ها و منش‌های دموکراتیک تأکید کند، حال آن که کلمن در پی آن است که زمینه‌ی وسیع‌تری از عمل را تبیین کند. (Malony,Smith,and Stocker,2000:214) به همین دلیل است که: به اثر پاتنام، تحت عنوان کارآمد کردن دموکراسی، به منزله‌ی متنی مرتبط با ادبیات فرهنگ سیاسی توسعه بخش توجه می‌شود. پاتنام در کتاب کارآمد کردن دموکراسی، در سال ۱۹۹۳ مطالعه‌ی موردی از ایتالیا ارائه می‌کند که در آن عمل دموکراتیک را در سطح نهادها، در سراسر بیست منطقه‌ی اداری، با به کارگیری تکنیک‌های پژوهشی کمی و کیفی مقایسه می‌کند. او مقیاسی از طریق شاخصه‌هایی برای نمایاندن عمل

دموکراتیک در سطح نهادها ایجاد می‌کند که شاخصه‌های ثبات سیاسی، بودجه بندی، خدمات آماری و اطلاع‌رسانی، قوانین اصلاحی، نوآوری در قانونگذاری، امکانات مراکز نگهداری کودکان، تعداد بیمارستان‌های خانوادگی، ابزار خط مشی صنعتی، ظرفیت پرداختن به کشاورزی، هزینه‌های واحد بهداشت محلی، توسعه مسکن و شهر و پاسخگویی بوروکراتیک را شامل می‌شود. (Putnam, 1993: 65-73) بر اساس این شاخصه‌ها پاتنام به این نتیجه می‌رسد که به لحاظ جغرافیایی، میزان عمل دموکراتیک در سطح نهادها در مناطق شمالی ایتالیا بیشتر از مناطق جنوبی است. پاتنام براساس مطالعات خود؛ در وادی امر مدعی می‌شود که میزان نوسازی اجتماعی اقتصادی توضیح‌دهنده تفاوت عملکردها در سطح نهادهاست. (Ibid: 83-86) -تحلیل ساده‌ای که مقیاس‌های توسعه اقتصادی درآمد سرانه، تولید ناخالص و سهم نیروی کار و ارزش افزوده کشاورزی و صنعتی را با عمل در سطح نهادها مقایسه می‌کند، نشان می‌دهد که مناطق با میزان بالاتری از توسعه اقتصادی، دارای میزان بالاتری از عمل در سطح نهادها هستند. (Ibid: 85) به علاوه، این سطوح از توسعه اقتصادی، در شمال بالاتر از جنوب است. با این حال، واریسی دقیق‌تر ارقام آشکار می‌کند که در درون جنوب یا شمال این رابطه از میان می‌رود. به بیانی دیگر، توسعه اقتصادی رو به سوی توضیح عمل در سطح نهادها دارد، اما نمی‌تواند تفاوت‌های درون شمال و جنوب را نشان دهد. پاتنام شک داشت که آیا رابطه ساده میان توسعه اقتصادی و عمل در سطح نهادها درست است و پارادوکس شمال جنوب، او را به این مطلب راهنمایی می‌کند که در جستجوی فاکتورهای دیگری باشد که ممکن است به توضیح عمل در سطح نهادها در ایتالیا کمک کند. برای پاتنام پاسخ در تاریخ‌درگیری مدنی در ایتالیا نهفته است: یک فرایند آرام از انباشت که در دوره میانه آغاز می‌شود و به ایتالیای مدرن منجر می‌شود. (Ibid: 62-121) درگیر شدن در امر مدنی در گرو مشارکت فعال در امور عمومی، توسعه انگاره‌های برابری سیاسی، همبستگی، اعتماد، تساهل و شکل‌گیری انجمن‌های داوطلبانه است. (Ibid: 86-91) هنگامی که تأثیرات این فاکتورهای اضافه شده تحلیل می‌شود، رابطه مستقیم توسعه اقتصادی و عملکرد در سطح نهادها از میان می‌رود. پاتنام به جای آن، مدلی را مشخص می‌کند که پیوندی میان درگیر شدن در امر مدنی در گذشته (سال‌های ۱۹۰۰) با درگیر شدن در امر مدنی سا‌لهای ۱۹۸۰ مرتبط است. (Ibid: 157) در این مطالعه، پاتنام تحلیل فرهنگ سیاسی را گسترش داد تا نشان دهد که چگونه محیط اجتماعی حمایت‌کننده، به طور مستقیم عملکرد و نیز ثبات سیستم سیاسی

را بالا می‌برد. او نشان داد چگونه تنوع فرهنگی در درون ایتالیا بر کارایی بیست حکومت ناحیه‌ای جدید که در دهه ۱۹۷۰ ایجاد شده بودند، اثر می‌گذارد. در حالی که این حکومت‌ها در ساختار و شکل قدرت شبیه بودند، در عملکرد متفاوت بودند. پاسخ این تفاوت را پاتنام در فرهنگ سیاسی یافت. او استدلال می‌کند که موفق‌ترین ناحیه‌ها، فرهنگ سیاسی مثبتی داشتند، یعنی سنتی از اعتماد و همکاری که به سطح بالای آنچه او سرمایه اجتماعی می‌خواند، منجر می‌شود. بحث اعتماد و همبستگی در زمره مباحث دیرپا در قلمرو مطالعات فرهنگ سیاسی است. لوسین پای درباره اعتماد چنین بیان می‌کند که: فرهنگ‌های سیاسی یا بر این ایمان بنیادین بنا می‌شوند که اعتماد و کار با هم‌نوعان امکان‌پذیر است یا بر این انتظار بنا می‌شوند که اغلب انسان‌ها باید غیرمعمد باشند و به ویژه غریبه‌ها، احتمالاً خطرناک هستند. تعریف هر فرهنگ سیاسی بر حسب الگوهای اعتماد یا بی‌اعتمادی‌اش، از این که چه کسانی احتمالاً افراد مطمئن و چه کسانی احتمالاً دشمن هستند و انتظارش در مورد این که آیا نهادهای عمومی (دولتی) در خور بی‌اعتمادی گسترده به نظر می‌آید، به طور جدی از ایجاد انواع سازمان‌های مردمی که برای توسعه‌ی سیاسی امری اساسی است، جلوگیری می‌کند. اما مانعی دیگر از همین نوع برای توسعه، وجود گسترده اعتماد غیرانتقادی و کودکانه‌ای به حکام و به هر شکل از اقتدار زیاد است. (Pye, 1965:22) در واقع، بحث اعتماد، هنگامی که با اقتدار زیاد مرتبط می‌شود رنگ سیاسی بیشتری پیدا می‌کند و به بحث درباره مشروعیت و تصویری که افراد یک جامعه از اقتدار سیاسی و حکومت دارند، منجر می‌شود. پای درباره همبستگی می‌گوید که: فرایند توسعه سیاسی، چنان که اغلب نویسندگان بدان می‌نگرند، به روشنی دربرگیرنده گستره‌ای از افق‌هاست، آن چنان که مردم از درون دیدگاه‌های محدود ناحیه‌ای به بیرون سیر می‌کنند و دغدغه‌ای نسبت به کل سیستم سیاسی پیدا می‌کنند. اما وقوع این فرآیند نباید با این موضوع توأم باشد که مردم نسبت به وابستگی‌های قدیمی که به اجتماعات محلی آنها حیات می‌بخشند، بیگانه یا دشمن شوند. (Ibid:22-23) موضوع همبستگی نیز در سطح سیاسی تری به بحث راجع به هویت منجر می‌شود. می‌توان گفت که بحران در هویت در کنار بحران در مشروعیت، نمایانگر بحران‌هایی عمده در توسعه سیاسی است که می‌توان آنها را بحران‌های توسعه سیاسی نامید. با در نظر داشتن تعاریف، معانی و مباحثی که درباره مشروعیت و هویت در ادبیات مرتبط با فرهنگ سیاسی وجود دارد، می‌توان گفت که هویت و مشروعیت در بحث توسعه سیاسی با شبکه منسجم روابط و اعتماد در بحث سرمایه

اجتماعی متناظر است. در واقع، همبستگی و انسجام در شبکه روابط و اعتماد، نقش شاخصی برای تعیین وضعیت هویت و مشروعیت یک جامعه سیاسی و یک نظام سیاسی ایفا می‌کند. در تفسیر این وضع می‌توان گفت که در جامعه‌ای که افراد مناسباتی مبتنی بر اعتماد و همبستگی داشته باشند، امکان وقوع مشارکت همگان در تصمیم‌گیری و تکوین و تحکیم دموکراسی، به مثابه مهم‌ترین مشخصه توسعه سیاسی بیشتر است. امکان سنجش میزان تأثیر سرمایه اجتماعی بر توسعه سیاسی مساله‌ای که باید بدان توجه کرد آن است که توسعه سیاسی در ادبیاتی که از خود بر جای گذاشته، عمدتاً وجهی تفسیری داشته است به جای آن که وجهی تبیینی داشته باشد. اما سرمایه اجتماعی، با توجه به مطالبی که راجع به سنجش آن بحث شد، تا اندازه‌ای به لحاظ یافتن روابط علت و معلولی، جنبه تبیینی پیدا می‌کند. با این حال همچنان در این مورد که تا چه اندازه می‌توان سرمایه اجتماعی را سنجید و آن را از مفهومی کیفی در یک جامعه به شاخص کمی تبدیل کرد، اختلاف نظر وجود دارد و مباحثی که بر سر امکان اندازه‌گیری و سنجش سرمایه اجتماعی بروز می‌کند، نقدهایی را به یاد می‌آورد که از منظر پسارفتارگرایی به تکنیک‌های کمی رویکرد رفتارگرایانه در مطالعات سیاسی وارد آمد. روش‌های آماری تمرکز بسیار محدودی بر موضوع پژوهش دارد و تنها به جزء کوچکی از موضوع می‌پردازد، که با وجود روشن بودن روابط، علت را نشان نمی‌دهد و به لحاظ علت‌یابی، ناکافی می‌نماید که سرانجام در آشکارسازی معنا ناتوان نشان داده شده است. (Marsh&Stocker, 1995:166-170) مطالعات زیادی برای سنجیدن سرمایه اجتماعی و کمی کردن آن انجام گرفته است. برخی معتقدند که به دلیل آن که سرمایه اجتماعی مفهومی نسبتاً تازه، چندوجهی و نادقیق است، داده‌های دقیق درباره آن در دست نیست. بنابراین نتایج باید با مراقبت تفسیر شود و در اغلب مواقع نتایج، به جای آن که قطعی باشد پیشنهادی است. در این میان تجربه نشان داده که اعتماد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برخی مطالعات، بر یک متغیر واحد تکیه می‌کنند و دیگران متغیرهای متفاوتی را به کار می‌گیرند. متغیرهای اساسی

سنجش سرمایه اجتماعی و توسعه سیاست در زیر آمده اند:

- مشارکت در انتخابات.

- برخورداری از قدرت ملی مثل توسعه اقتصادی، توان نظامی، یا اراده و توان پیگیری استراتژی

ملی در عرصه داخلی و بین‌المللی.

- دموکراسی و وجود اپوزیسیون واقعی.

- نمایندگی زنان.
- امکان مخالفت های سیاسی.
- مشارکت.
- سیاست گذاری های نوین برای خانواده، توزیع عادلانه در آمد، رشد اقتصادی، تورم و بیکاری.
- تحقیق و بررسی پاسخ درباره اعتماد.
- عضویت در سندیکای کارگری، باشگاه و/ یا مذاهب دارای تشکیلات.
- وضعیت همکاری مبتنی بر اعتبار (در کشورهای توسعه یافته).
- ویژگی های خانوار یا خانواده، شامل نسبت فرزند و کودک، الگوهای زندگی سالخوردگان با فرزندان خود و ثبات سکونت.
- تعداد رأی دهندگان، روزنامه خوانان و حضور در مدارس مذهبی.
- شاخص دیگر سرمایه اجتماعی که از تحقیق بانک جهانی به دست آمده است، سنجۀ همکاری مدنی است که در پاسخ به پرسش هایی است درباره‌ی مؤلفه‌های زیر:
 - ادعا برای برخورداری از منفعتی عمومی در هنگامی که استحقاق آن را نداریم.
 - پرداختن کرایه حمل و نقل عمومی.
 - تقلب در مالیات.
 - نگه داشتن پولی که پیدا می شود.
 - گزارش خسارت تصادف با خودرویی در حال پارک.
- پاتنام در کتاب کارآمد کردن دموکراسی، چهار شاخص درگیر شدن در امر مدنی را به شرح زیر ذکر می کند:
 - سرنوشت باشگاه ها و انجمن ها در هر منطقه.
 - خواندن روزنامه.
 - میزان رأی.
 - ترجیح رأی در انتخابات عمومی.
- پاتنام در کتاب بازی بولینگ به تنهایی شماری از شاخص های سرمایه اجتماعی را در پنج طبقه قرار داد:

- زندگی جماعتی یا سازمانی.
 - درگیر شدن با امور عمومی.
 - اعمال داوطلبانه درون جماعت.
 - معاشرت پذیری غیررسمی و اعتماد اجتماعی.
- حال در مطالعه ای که منعکس کننده کار پاتنام است، سرمایه اجتماعی را در انگلستان مطالعه می کند و شاخص های متنوعی را به کار می گیرد تا پنج جنبه از سرمایه اجتماعی را اندازه گیری کند:
- عضویت در سازمان های داوطلبی.
 - کار داوطلبانه، تلاش های خیریه ای.
 - معاشرت پذیری غیررسمی.
 - سطوح اعتماد اجتماعی. (Hall, 1999:25)
- منتقدان سنجش کمی سرمایه اجتماعی معتقدند که بسیاری از مطالعات تنها یک شاخص از سرمایه اجتماعی (یا یک شاخص ترکیبی تنها از یک صورت این مفهوم)، مثل معیار همکاری شهروندی یا فقط شاخص اعتماد را به کار می برند. به همین دلیل می گویند که این رویکرد نمی تواند به نحوی مؤثر، ماهیت چند وجهی این مفهوم را نشان دهد. (Paxton, 1999:147) این منتقدان درباره پرسش های تحقیق چنین بیان می کنند که پرسش ها در سطح کل مملکت ممکن است به نحوی متفاوت تفسیر شوند. (Knack & Keefer, 1997:245) برای مثال، تفسیر اغلب مردم در پرسش های مربوط به پژوهش درباره ارزش های جهانی می تواند یا (اغلب مردمی که من می شناسم) یا (اغلب مردم در تمام جمعیت) باشد. اغلب سنجش های سرمایه اجتماعی از طریق تجمیع پاسخ افراد محاسبه می شوند. برخی محققان ذکر کرده اند که سرمایه اجتماعی به طور عام خصلتی از گروه اجتماعی محسوب می شود که نمی تواند به نحوی دقیق تنها از طریق جمع کردن پاسخ های فردی سنجیده شود. توسعه سیاسی به منزله مفهومی که در دهه ۱۹۶۰ معرفی شد تا مساله ی تغییر را در قلمرو سیاست، در پرتو دموکراسی و توانمندی ایجاد ثبات، تعریف کند، با مفهوم فرهنگ سیاسی که در همان دوران معرفی شد، پیوند خورد. این دو مفهوم منشأ ادبیاتی غنی و بحث انگیز، به ویژه راجع به توسعه کشورهای موسوم به جهان سوم شدند. از طرفی در دهه اخیر، مفهوم سرمایه اجتماعی جایگاه مهمی در مباحث مربوط به توسعه یافته است. افرادی چون پاتنام

تلاش کردند آن را پیش شرطی برای توسعه‌ی سیاسی و به طور کلی توسعه در تمامی جنبه‌های حیات جامعه قلمداد کنند. به نظر می‌رسد که با توجه به موضوعات و مباحثی که فرهنگ سیاسی و سرمایه‌ی اجتماعی در خود دارند، در زمینه‌ی ادبیات سیاست تطبیقی، به نحوی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی مبتنی بر آرای وبر و پارسونز در آمریکا آغاز شد، می‌توان مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی را به ادبیات غنی و پر دامنه‌ی فرهنگ سیاسی متصل کرد و آن را مفهومی آشنا در مباحث توسعه‌ی سیاسی در نظر گرفت. به طور مشخص آنچه سرمایه‌ی اجتماعی را با بحث سابقه دارتری چون توسعه سیاسی پیوند می‌دهد، دو شاخصه‌ی اعتماد و همبستگی است. این دو شاخصه، در جوامع مدرن امروزی گویای بخشی مهم از مباحثی هستند که در تعاریف توسعه سیاسی، در برگیرنده‌ی مشروعیتی عقلانی و هویتی حاصل از خواست آگاهانه‌ی شهروندان و در نتیجه وجود مشارکت همگانی و برابری همه‌ی شهروندان، در فضایی دموکراتیک است.

توسعه‌ی سیاسی^۱

بحث توسعه از عمده‌ترین مباحث درباره‌ی تغییر در مطالعه‌ی جوامع است. در زمینه‌ی توسعه، دو سنت فکری مارکسی و وبری، ظرفیت خود را برای ارجاع نسل‌های بعدی در توضیح و تحلیل نظریات نمایانده‌اند. بی‌شک سنت فکری مارکسی نه تنها خود ظرف و زمینه‌ای است برای پرداختن به مباحث توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی، بلکه مملو از این گونه مباحث است، به نحوی که با طرح تعامل میان انسان با جهان مادی و نیروهای مولد و شیوه‌ی تولید به طور مستقیم می‌تواند در مطالعه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی به کار آید. (Chilcote, 1981: 2) در سنت وبری نیز چنین زمینه‌ای دیده می‌شود. به علاوه امکان استقلال امر فرهنگی و سیاسی، امکان پرداختن مستقل به امر سیاست را برای اندیشمندان و پژوهشگران متمایل به چنین استقلال‌ی فراهم می‌آورد. بر این اساس، و مبتنی بر سنت وبری پارسونزی، گروهی از نظریه پردازان علم سیاست در آمریکا در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ واژه‌ی توسعه‌ی سیاسی را تعریف و معرفی کردند و آن را در سطح مفهومی در مطالعه‌ی کشورهای جهان سوم به کار بستند. در این زمان الموند و دیگر همفکرانش در کمیته‌ی سیاست تطبیقی در شورای تحقیقات علوم اجتماعی در آمریکا، درباره‌ی این برنامه‌ی وسیع در مطالعه‌ی توسعه‌ی سیاسی، حول موضوعاتی چون ارتباطات، بوروکراسی، نوسازی سیاسی، تعلیم و تربیت، فرهنگ سیاسی، احزاب سیاسی و موضوعاتی از این دست، در سطحی گسترده بحث و مطالعه کردند و ادبیاتی غنی در این زمینه خلق شد. (Almond, 1987: 440-444) این مطالعات مبتنی بر واقعیتی بود که پس از جنگ

جهانی دوم به وجود آمد. در آن زمان، با ظهور تعداد زیادی از کشورهای جدید در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، به دنبال گشوده شدن جنبه‌های تازه‌ای از مطالعه در علوم انسانی، در علم سیاست نیز به تدریج زمینه‌های مطالعاتی جدیدی از جمله مطالعه سیاسی در معرض مفهوم سازی و نظریه پردازی قرار گرفت. به طور دقیق می‌توان گفت که مباحث مربوط به نوسازی که از متن مقایسه‌ی جامعه‌مدرن و سنتی و با تکیه بر آرای وبر و پارسونز برمی‌خاست، در اوایل دهه ۱۹۶۰ نگاه خود را بر توسعه سیاسی متمرکز کرد. (Huntington, 1988:337) از آنجا که ادبیات توسعه سیاسی بر جنبه‌های سیاسی تمایز قائل می‌شود. (Chilcote, 1981:272) گاه این تمایز به بارز شدن استقلال امر سیاسی و گاه تأثیر تعیین کننده آن در توسعه، به ویژه در جنبه اقتصادی می‌انجامد. این ادبیات عمدتاً نشان می‌دهد که مباحث توسعه سیاسی در سه زمینه مرتبط با مفهوم دموکراسی، تأکید بر جنبه‌های تغییر در فرایند نوسازی و پرداختن به بحران‌ها و تبعات توسعه سیاسی گسترش یافته است. (ibid) با وجود رویکردهای سازگاری که نظریه پردازان توسعه سیاسی در این فرآیند تولید پرثمر ادبیات توسعه سیاسی داشتند، همچنان از همان ابتدا تعریفی یکسان از این مفهوم ارائه نشد. چنان که لوسین پای، از جمله نظریه پردازانی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی در زمره آغازگران بحث توسعه سیاسی بود و نقشی مهم در گشودن جنبه‌های مختلف آن ایفا کرد، در کتاب جنبه‌های توسعه سیاسی به ده تعریف در مورد توسعه سیاسی اشاره می‌کند. او معتقد است که توسعه سیاسی به معانی مختلفی به شرح زیر کار رفته است:

پیش شرط توسعه اقتصادی.

نمونه سیاسی‌ای که در کشورهای صنعتی وجود دارد

نوسازی سیاسی.

عملکرد دولت تک‌ملتی (دولت ملت).

توسعه اداری و حقوقی.

ساختن دموکراسی.

ثبات و تغییر منظم.

بسیج و مشارکت.

جنبه‌ای از فرآیند چندساختی دگرگونی اجتماعی (Pye, 1966:45).

آن گاه پس از بازگویی این معانی، در تأملی در جمع بندی توسعه سیاسی، تعریفی را که خود در ذهن می‌پرورد بر سه ویژگی برابری، توانمندی و تنوع توأم با تمایز استوار می‌کند. (Ibid:45-47)

تعریف برخاسته از این سه ویژگی بر آثار بعدی منتشر شده در زمینه توسعه سیاسی همچنان سایه می‌افکند و به ویژه مبنایی می‌شود برای یکی از مهم ترین آثار در زمینه توسعه سیاسی، که به بحث درباره بحران های جوامعی می‌پردازد که دستخوش توسعه سیاسی می‌شوند. (Binder&Others:1971:425)

در این زمینه جیمز کلمن در مقام یکی از همفکران پای در مباحث توسعه سیاسی، مدعی است که؛ مفهوم مد نظر ما از فرآیند توسعه سیاسی، تعاملی مستمر میان فرایند تمایز ساختاری، الزامات برابری و توانمندی یکپارچه کننده، پاسخگو و تطابق پذیر بودن یک سیستم سیاسی است. (Coleman,1971:74)

توسعه سیاسی به عنوان بخشی از سیاست تطبیقی در آمریکا از درون دوگانه مدرن و سنت، فرایند کلان نوسازی سر بلند کرد. (Huntington,1971:368)

آلموند نیز توسعه سیاسی را جزئی از فرآیند کلان نوسازی در عرصه های اجتماعی اقتصادی می‌داند. او در دیدگاه ساختی کارکردی خود توسعه سیاسی را با سه فرآیند تنوع توأم با تمایز ساخت ها، دنیوی شدن فرهنگی و استقلال درون سیستمی تعریف می‌کند. (Almond & powel,1978: 71-76)

از نظر او توسعه سیاسی در درجه اول، به ویژه به ظهور نیروی اجرایی سیاسی تخصصی شده و دوایر بوروکراتیک که توان تعیین اهداف عمومی و اجرای آن را در فضای داخلی و بین المللی دارد باز می‌گردد. در درجه دوم به معنای ظهور سازمان هایی به وسعت احزاب سیاسی، گروه های ذینفع و وسایل ارتباطی است که در جهت و به قصد مرتبط کردن گروه ها در جامعه با تعیین هدف و اجرای آن به کار می‌رود. (Ibid:358)

تعاریفی که دیگر صاحب نظران از توسعه سیاسی ارائه دادند، به میزان زیادی بخش هایی از مفهوم سازی لوسین پای دیده می‌شود. چرا که همچنان در توسعه سیاسی علامتی ناشی از معضلات برخاسته از نوسازی سیاسی مطرح می‌شود که: آن گاه توسعه سیاسی اغلب به منزله یک توانمندی سیاسی برای حل این معضلات در نظر می‌آید. (Dodd,1972:13)

در واقع بحث تغییر و توانمندی یک نظام سیاسی برای پذیرش تغییر، مهم ترین وجه از مفهوم توسعه سیاسی در نظر می‌آید. پای با رویکردی نهادی معتقد است که توسعه سیاسی می‌تواند برحسب ظرفیت نظام سیاسی برای برآوردن نیازهای تغییر یافته اعضای جامعه تعریف شود. (Park,1984:58)

از نظر او این نیازها می‌توانند از نیازهای معمولی تا عالی ترین نیازها تغییر کنند و در چنین وضعی، نهادها با کار شکل

گیری رژیم، یکپارچگی سیاسی، توسعه منابع و مدیریت چالش‌ها مواجه می‌شوند. (Ibid:3) توسعه‌ی سیاسی، به دلیل چندبعدی جامع و شدیداً کیفی بودن آن، پیچیده‌ترین سطح یک جامعه است. قبل از اینکه تعریف دقیقی از توسعه‌ی سیاسی ارائه دهیم، به نظرات برخی از دانشمندان در باب توسعه‌ی سیاسی اشاره خواهیم نمود.

۱. رونالد چیکوت^۲: چیکوت معتقد است که نظریات توسعه‌ی سیاسی رابه سه قسمت می‌توان تقسیم کرد.

الف) آن دسته که توسعه‌ی سیاسی را بادموکراسی مترادف می‌دانند.

ب) آن دسته که بر تغییر و توسعه‌ی سیاسی تمرکز تحقیقاتی داشته‌اند.

ج) آن دسته که به تجزیه و تحلیل بحران‌ها و مراحل تسلسلی توسعه‌ی سیاسی پرداخته‌اند. (سریع القلم، ۱۳۷۱: ۱۲۶)

۲. بایندر معتقد است که اگر کشوری بخواهد به رشد و توسعه برسد، باید پنج بحران را پشت سر بگذارد. «این پنج بحران عبارتند از: بحران هویت، بحران مشارکت، بحران نفوذ، بحران مشروعیت و بحران توزیع». او معتقد است که وجه تمایز کشورهای توسعه یافته صنعتی از کشورهای در حال توسعه در آن است که آنان در گذشته به طریقی موفقیت آمیز بحران‌های فوق به ویژه بحران‌های هویت و مشروعیت را پشت سر نهاده‌اند. (سیف زاده، ۱۳۶۸: ۱۷۳) بایندر توسعه‌ی سیاسی را در سه مفهوم برابری، ظرفیت و تفکیک وظایف خلاصه کرده و این مفاهیم را در مجموع، سندروم توسعه نامیده است. عناصر سه گانه سندورم به طور همزمان، هم سو و وابسته بوده و همچنین بالقوه غیر همسو و متناقض می‌باشند. از نظر وی فرآیند توسعه و نوسازی را به دلیل وجود تناقض‌های ذاتی در عوامل تشکیل دهنده آن باید فرآیندی طولانی و پایان ناپذیر دانست. به طور منطقی نمی‌توان حکومتی را پیدا کرد که به طور هم زمان دارای برابری تام و تفکیک وظایف کامل و ظرفیت مطلق باشد. لذا این سه عنصر در حکومت‌های مختلف با مقادیر مختلف در تعادل قرار دارند.

علاوه بر آن، نه تنها توسعه پایان ناپذیر است، بلکه مسیری که توسط کشورهای توسعه نیافته طی می‌شود کاملاً متفاوت و غیرقابل پیش بینی است. او معتقد است بحران‌های سیاسی که در سر راه کشورهای در حال توسعه است عبارتند از: هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع. هم زمانی و مجتمع بودن مشکلات حل آنها را مشکلتر می‌سازد و روبرو بودن با این موضوعات وجه مشترک این کشورهاست.

به عقیده بایندر توسعه‌ی سیاسی زمانی تحقق می‌یابد که :

- در یک سیستم سیاسی هویت، ماهیت سیاسی به خود گرفته باشد.
- مشروعیت مبتنی بر عملکرد باشد.
- دولت‌ها از قابلیت بسیج منابع ملی برخوردار باشند.
- اکثریت جمعیت بالغ جامعه، در اداره امور مشارکت داشته باشند.
- دسترسی سیاسی ممکن و فراگیر باشد.
- تخصیص کالاها عقلایی، اصولی و همگانی باشد.

۳. هانتینگتون: مفهوم توسعه‌ی سیاسی براساس میزان صنعتی شدن، تحریک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی را مورد ارزیابی قرار داده و براین اعتقاد است؛ در فرآیند توسعه‌ی سیاسی تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدید تر ظهور می‌کنند. بنابراین نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد، در غیر این صورت سیستم با بی‌ثباتی، هرج و مرج، و.. روبرو خواهد شد. (هانتینگتون، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۱)

۴. لوسین پای: توسعه‌ی سیاسی را افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصیصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی می‌داند. (قوام، ۱۳۷۱: ۹-۱۰) پای براین نظر است که؛ برای تحقق توسعه‌ی مطلوب یک نظام سیاسی باید از یک سلسله بحران‌ها به صورت موفقیت آمیز عبور کند. وی تقدم و تأخری را برای مقابله با بحران در نظر نمی‌گیرد، زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی جوامع گوناگون از لحاظ قرار گرفتن در مسیر هر یک از این بحران‌ها متفاوت است. وی سه ویژگی مهم را برای مفهوم توسعه‌ی سیاسی مشخص می‌کند که عبارتند از:

الف) برابری: از این لحاظ توسعه‌ی سیاسی به مشارکت توده‌ای و اقدام عمومی در فعالیت‌های سیاسی مربوط است. این مشارکت ممکن است به صورت تحریک دموکراتیک یا در شکل تحریک توتالیتیر باشد، اما نکته اصلی تبدیل شدن مردم به شهروندان فعال است. در این مورد دست کم صورت ظاهر حاکمیت عمومی ضروری است. و نیز قوانین باید دارای ماهیت همگانی باشد و در اجرا کم‌وبیش از جنبه تفاوت‌های شخصی خارج شود و دستیابی به مقامات سیاسی باید با توجه به دستاوردها، لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها باشد، نه نتیجه روال انتصابی در نظام‌های اجتماعی سنتی.

ب) ظرفیت: این ویژگی توسعه‌ی سیاسی به توانایی نظام سیاسی در دادن «برون دادها» و به میزان تاثیر آن بر جامعه و اقتصاد اشاره دارد. ظرفیت همچنین با اجرای وظایف حکومتی و شرایط اثرگذار بر این اجرا همراه است و تمایلی است به تخصصی کردن حکومت به عقلایی کردن مدیریت و دادن سمت‌گیری دنیایی به جامعه.

ج) تغییرتدریجی: این ویژگی توسعه‌ی سیاسی برگسترش و اختصاصی کردن ساختارها دلالت می‌کند. مقامات و کارگزاری‌ها تمایل می‌یابند وظایف مشخص و محدودی داشته باشند و تقسیم کار متعادلی در درون حکومت وجود داشته باشد. این ویژگی همچنین متضمن یکپارچه کردن مجموعه ساختارها و روندهاست.

۵. گابریل آلموند: وی در کتاب معروف خود با «بینگهام پاول»^۳ تحت عنوان «سیاست‌های مقایسه‌ای» به شرح و بسط افکار خود پیرامون توسعه‌ی سیاسی پرداخته است. به نظر او ریشه اصلی هدایتگری و نیروی محرکه اساسی توسعه‌ی سیاسی را می‌توان هم در محیط بین‌المللی و یا در جامعه داخلی و یا در میان برگزیدگان سیاسی داخل در نظام بین‌المللی پیدا نمود. (Almond & Powell, 1966: 16-30) اما اگر پویای توسعه‌ی سیاسی ناشی از مسائل داخلی باشد، به دلیل گسترش تجارت و رونق و پیشرفت صنعت طبقه متوسطی پدید آمده که این طبقه خواهان انجام اصلاحات عمومی و بهبود وضعیت خود و برآوردن نیازهای جدید در عرصه اقتصاد و سیاست و اجتماع بوده و از این رو تبدیل به نیروی محرکه ایجاد توسعه‌ی سیاسی برای برآوردن نیازهایش می‌شود. و اگر پویای توسعه به دلیل اقدامات و تصمیمات برگزیدگان سیاسی باشد، آنها در جستجوی افزایش منابع قدرت و دارایی خود برای تداوم و استمرار حکومتشان بوده و از این رو با ایجاد توسعه‌ی سیاسی ظرفیت نظام سیاسی و توانایی آن را بالا برده، تا بدین طریق پایه‌های سلطه خود را مستحکم‌تر نمایند. از نظر آلموند اگر نظام سیاسی چهار مشکل موجود را حل نماید امکان تحقق توسعه‌ی سیاسی در جامعه هست و آن چهار مشکل عبارتند از:

الف) مشکل نفوذ قدرت سیاسی و یکپارچگی.

ب) ایجاد حس وفاداری و تعهد نسبت به ملت و منافع ملی و نظام سیاسی در میان توده‌ها.

ج) مشکل مشارکت که موجب پیدایش خواسته‌های جدید به ویژه پیرامون سهم شدن در امر قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی می‌شود.

د) ایجاد روند توزیع منابع و امکانات مادی و فرصت‌های مختلف زندگی همچون فرصت تحصیلی و کسب درآمد و ایجاد حرف تازه و سایر موارد نظارت و کنترل داشته باشد. (Ibid, 34-41) آلموند نظریه‌ای را بر حسب قابلیت‌های عملکرد سیستم‌های سیاسی تدوین کرده است که طبق آن، سیستم‌های سیاسی پس از کسب قابلیت‌های جدید در ارتباط با محیط اجتماعی و بین‌المللی خود، تغییر یا توسعه پیدا می‌کنند.

بر این اساس معیار نیل به توسعه‌ی سیاسی عبارت است از کسب قابلیت‌های جدید، به معنای تخصصی شدن ساختار نقش و متنوع شدن جهت‌گیری‌ها که مشترکاً امکان پاسخگویی کارآمد و کم و بیش مستقل سیستم سیاسی به طیف جدید مشکلات را فراهم می‌آورد.

۶. آیزنشتات و دیامنت^۴: وی توسعه‌ی سیاسی را به ساختار سیاسی تنوع یافته و تخصصی شده و توزیع اقتدار سیاسی در کلیه بخش‌ها و حوزه‌های جامعه مرتبط می‌سازد. به نظر وی هر اندازه جامعه از ساختارهایی برخوردار شود که هر کدام دارای هویت مستقل برای خود باشند به همان نسبت بردرجه توسعه‌ی سیاسی آن افزوده خواهد شد. برای مثال دریک نظام سنتی پدرسالاری رهبران قادر به بهره‌گیری مناسب از منابع و امکانات جامعه نبوده و از ظرفیت محدودی برای پاسخگویی به خواست‌های عامه برخوردارند. (قوام، پیشین: ۱۶)

توسعه‌ی سیاسی افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. توسعه‌ی سیاسی با رشد دموکراسی مترادف است و هر اندازه یک نظام سیاسی از انعطاف ناپذیری به انعطاف‌پذیری، از سادگی به پیچیدگی، از دنباله‌روی به خودمختاری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت توسعه‌ی سیاسی نیز در آن نظام افزایش می‌یابد. نوسازی سیاسی بیشتر به برقراری تجملات سیاسی اشاره می‌کند، در حالی که توسعه‌ی سیاسی بیشتر جنبه رفتاری و بنیادی دارد. به بیان دیگر، در حالی که نوسازی سیاسی با جنبه‌های روبنایی توسعه سروکار دارد، توسعه‌ی سیاسی با دگرگونی‌های زیربنایی مربوط می‌شود. در حالی که نوسازی سیاسی با جنبه‌های روبنایی توسعه سروکار دارد، توسعه‌ی سیاسی با دگرگونی‌های زیربنایی مربوط می‌شود. سه عامل سازمان، کارایی، تعقل عملی و همبستگی ایدئولوژیک رهبران و پیروان را از لوازم توسعه‌ی سیاسی دانسته‌اند.

شاخص‌های توسعه‌ی سیاسی

برخلاف معیارهای توسعه اقتصادی که کمیت‌پذیرند و از طریق شاخص‌هایی چون تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، افزایش یا کاهش قدرت خرید، میزان اشتغال و..... می‌توان میزان توسعه اقتصادی را در چهارچوب‌های آماری با محاسبات دقیق مورد ارزیابی و سنجش قرارداد. در توسعه‌ی سیاسی قادر به انجام چنین کاری نیستیم؛ زیرا به علت کمیت‌ناپذیری عناصر کیفی توسعه‌ی سیاسی نمی‌توان پارامترهای توسعه‌ی سیاسی را به طور دقیق اندازه‌گیری نمود. برای مثال تعیین سطح جامعه‌پذیری یا مشروعیت سیاسی و نهادی شدن آنها در یک جامعه و فهم میزان توسعه‌ی سیاسی از آن به سختی می‌تواند صورت‌پذیرد. مسأله مهم وجود متغیرهای نسبتاً زیاد و ارتباط پیچیده‌ای است که میان این متغیرها وجود دارد به طوری که از تعامل این متغیرها به سادگی نمی‌توان روابط علی و معلولی را از هم بازشناخت. مثلاً مشروعیت سیاسی خود باعث افزایش سطح مشارکت در جامعه می‌شود، در حالی که مشارکت سیاسی و اجتماعی به نوبه خود به توسعه‌ی سیاسی و مشروعیت سیاسی کمک می‌کند. (قوام، پیشین: ۲۱-۲۰)

در مورد بسیاری از پارامترهای اصلی توسعه‌ی سیاسی چون مشروعیت و مشارکت سیاسی میان محققان علوم سیاسی اتفاق نظر وجود دارد، اما به محض آنکه این عناصر در ارتباط با جوامع و فرهنگ‌ها و ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرند، به سادگی نمی‌توان با توجه به پارامترهای مزبور جامعه‌ای را از نظر سیاسی توسعه یافته و یا نظام دیگر را عقب مانده تلقی کرد. (همان) ولی در هر صورت شاخص‌هایی را که از پذیرش بیشتری برخوردارند می‌توان چنین برشمرد:

۱. میزان مشروعیت نظام و اهتمام مردم به دولتمردان.
۲. مشارکت مردم از طریق نهادهای اجتماعی، سیاسی نظیر انتخابات مجلس، احزاب و نهادهای سیاسی غیردولتی و مطبوعات و قدرت انتخاب حکومتی برخاسته از مردم بر مردم و میزان آزادی آنان.
۳. حکومت قانون و نه حکومت فرد به شکل استبدادی و دیکتاتوری و غیرشخصی بودن نظام سیاسی.
۴. میزان اقتدار در پاسخگویی به نیازهای مردم از طریق ایجاد شبکه اداری کارآمد و فعال و حل قانونمند مشکلات و معضلات سیاسی جامعه. آنچه به نظرمی رسد، این است که با توسعه‌ی سیاسی بسیاری از مشکلات جوامع سنتی حل می‌شود و گشایش‌هایی فراهم می‌آید. وجود

شاخص‌های که برشمردیم همگی نشان دهند یک جامعه‌ای است که به توسعه‌ی سیاسی رسیده باشد.

موجبات و مکانیسم‌های (شرایط) توسعه‌ی سیاسی

در تجربه دوقرنی که از به وجود آمدن دولت‌های ملی (دموکراسی) می‌گذرد، گروهی از مکانیسم‌های سیاسی توانسته‌اند قابلیت خود را در ایجاد توسعه‌ی سیاسی به اثبات رسانند که همین مکانیسم‌ها را باید در آن واحد شرایط اساسی توسعه‌ی سیاسی دانست. مهم‌ترین این مکانیسم‌ها عبارتند از:

۱. انتخابی بودن نهادهای سیاسی؛ این امر بدان معناست که اولاً منشأ قدرت در قاعده و پایه جامعه به رسمیت شناخته می‌شود. ثانیاً این حق به رسمیت شناخته می‌شود که این قدرت پایه‌ای حاکمیت بر خویش را در دست بگیرد. ثالثاً برای اعمال حاکمیت یک مکانیسم تفویض نمایندگی تعیین می‌شود. در این تفویض انتخاب باید بتواند در شرایط مناسب انجام بگیرد یعنی تمام کسانی که مایل به نمایندگی هستند، از این حق برخوردار باشند و تمام افراد جامعه با حداقل شرایط تعیین شده در قانون از حق انتخاب کردن برخوردار باشند. در نظام‌های دموکراتیک برای ایجاد برابری واقعی در انتخابات تا به حدی است که به تمام احزاب کوچک کمک‌های گسترده‌ای می‌شود تا بتوانند در تبلیغات با حریفان قدرتمند خود یعنی احزاب بزرگ رقابت کنند.

۲. نظارت مردم بر نهادهای سیاسی، جامعه باید بتواند نهادینه کردن حوزه سیاسی را به حدی برساند که اولاً؛ نهادهای این حوزه را بتوان همچون اشخاص به زیرسوال برد و بازخواست کرد و در صورت احراز شدن خطایشان مورد مجازات قرارداد. ثانیاً آنها در برابر مردم مسئول باشند و حق مردم باشد که به تعقیب و مجازات این نهادها و مسئولین پردازند از طرفی همه نهادهای حوزه سیاسی به دلیل انتخابی بودنشان قابل تغییر هستند. اما توسعه‌ی سیاسی را نباید تنها در «قابلیت تغییر» مشاهده کرد، بلکه منطقاً باید خود تغییر را نیز شاهد بود. مهم‌ترین تغییرات باید در آنچه به «چرخش نخبگان» معروف است دیده شود. به این معنا که هیچ شخصیت حقیقی به صورت درازمدت در هیچ مقامی به جز مواردی استثنایی که پای وحدت و هویت ملی مطرح است، باقی نماند. محدود بودن قانونی دوره‌های نمایندگی؛ برای مثال برای ریاست جمهوری از مکانیسم‌های بسیار مفیدی است که می‌تواند توسعه‌ی سیاسی را تضمین کند.

شفافیت اطلاعاتی و ضمانت تداوم فعالیت آنها در حوزه سیاسی، آزادی مطبوعات و رسانه‌های ارتباط جمعی به طور کلی اهمیت بسیار بیشتری از آزادی احزاب و فعالیت سیاسی دارد. تجربه چند دهه گذشته در جهان نشان داده است که بدون یک شفافیت نسبتاً کامل سیاسی که تنها با برخورداری از آزادی واقعی در رسانه‌ها به دست می‌آید، فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی یا شکل کامل خودی به خود می‌گیرد و یا مستعد کشیده شدن به دام فساد مالی است و یا سرانجام تحت تأثیر و قدرت کامل نهادهای قدرت سنتی قرار خواهد گرفت.

توسعه‌ی سیاسی بدون آزادی رسانه‌ها معنا ندارد. شرط این آزادی نیز فقط اراده دولت به قائل شدن آن به عنوان یک حق نیست؛ بلکه توانایی واقتدار دولت به حمایت و ضمانت از این حق است. وجود گروه‌های فشار به هر شکل در هر سطح و با هر گونه ابزاری که به کارگیرند علیه آزادی عمل رسانه‌ها، نشان‌های بسیار نگران‌کننده‌ای از ضعف و کمبود اقتدار دولتی است که مانعی بزرگ برای توسعه‌ی سیاسی به شمار می‌آید.

تفکیک حوزه سیاسی با حداکثر ممکن چه در نهادها و چه در بازیگران خود از حوزه قدرت سیاسی؛ در جامعه قبل صنعتی در قالب‌هایی چون قومیت، خانواده، منزلت اجتماعی ثروت و... در ورود جامعه به مدرنیته دچار شکنندگی می‌شود، اما تجربه نشان می‌دهد که عموماً به ویژه در کشورهای در حال توسعه پس از یک دوره تنش آشکار میان این دو حوزه قدرت سیاسی، نوعی تلفیق و تالیف بیمارگونه میان آن دو برقرار می‌شود که در نهایت به حوزه قدرت مدرن می‌رسد. به این معنا که در عین آنکه قالب‌های مدرن توسعه‌ی سیاسی نظیر مجلس قانون‌گذاری و نهادهای انتخاباتی اجرایی و غیره در ظاهر امر به وجود می‌آیند، اما در پشت این ظاهر دموکراتیک در واقع همان مناسبات قبل صنعتی نظیر نظام خویشاوندی، قومیت، قبیله و غیره حکومت را در دست دارند. ادامه این وضعیت و عدم مبارزه قاطع با آن می‌تواند کل نظام سیاسی اجتماعی رافلج کرده و فرآیند رشد و توسعه را در تمامی جنبه‌های آن متوقف ساخته و یا از سرعت آن بکاهد. این حالت همچنین سبب فساددرونی و مزمن نهادهای سیاسی جدید شده و نتیجه نهایی آن روی گردانی بیش از پیش و بی‌اعتمادی فزاینده مردم نسبت به کارایی آن نهادهاست که در یک دورباطل به عدم تحقق توسعه‌ی سیاسی منجر می‌شود.

علاوه بر مکانیسم‌هایی که بر شمردیم، برخی از موجبات که باعث توسعه‌ی سیاسی در جامعه می‌شود عبارتند از؛

۱. باسواد شدن مردم: که از این طریق مردم از وضع دنیا باخبر و به حقوق خود آشنا می شوند و برای الگوی توسعه، آمادگی بهتر می یابند.
۲. پیشرفت دانش و فن آوری: گروه های دانا و فن آور پشتوانه بیشتری برای حس استقلال درمقابل حکومت و در نتیجه تعدیل اقتدار آن می شوند.
۳. به وجود آمدن نخبگان پیشرو: آنها با نقد تفکر سنتی و پرسش های تازه ای که می افکنند، چالش های تازه فرهنگی به وجود می آورند، نوآوری می کنند و به دگرگونی ها دامن می زنند.
- ۴- تجددخواهی درست: در درون گروه های سنتی طیف هایی پیدا می شود که با تفسیر و تأویل جدید سنت های تاریخی، قومی و دینی به تحول یاری می رسانند.
- ۵- جنبش روشنفکری: روشنفکران وجدان حساس جامعه اندو با بازی های تازه و احیاناً مخاطره آمیز فکری و اجتماعی و سیاسی موجبات توسعه ی سیاسی فراهم می آورند. (ایوبی، ۱۳۷۷: ۱۷)

دیدگاه هلیوجکورایب^۵:

جکورایب توسعه ی سیاسی را معادل نوسازی سیاسی به علاوه نهادهای جدید سیاسی می داند. او نوسازی سیاسی را فرآیند افزایش متغیرهای عملیاتی یک حکومت می داند و در این رابطه از سه متغیر جهت گیری عقلایی، تفکیک ساختاری و قابلیت نام می برد و برای اندازه گیری کمی و کیفی آنها شاخص هایی را معرفی نموده است. جکورایب نهادهای جدید سیاسی را نیز فرآیند افزایش متغیرهای مشارکتی یک حکومت می داند و برای تعریف نهادهای جدید سیاسی از سه متغیر جابه جایی سیاسی، یکپارچگی سیاسی و نمایندگی سیاسی استفاده کرده است و با تقسیم این متغیرها به اجزای خود، شاخص های اندازه گیری تعیین کرده است.

جکورایب با وصل کردن فرآیند نهادهای جدید به نوسازی، شبکه مناسبی را برای مطالعه تطبیقی سیستم های سیاسی فراهم کرده است. با توجه به وابسته بودن این دو عمل، لازمه توسعه ی سیاسی را وجود تعادل مناسب بین این دو می داند. به طوری که عدم تعادل (بالا بودن سطح نوسازی و پایین بودن سطح نهادهای جدید) سیستم سیاسی را به استفاده از شدت عمل و زور ناگزیر می کند. برعکس، عدم تعادل (بالا بودن سطح نهادهای جدید و پایین بودن سطح نوسازی) بر قابلیت عملیاتی سیستم سیاسی اثر می گذارد. جکورایب معتقد است توسعه ی سیاسی زمانی به حداکثر می رسد که حکومت مورد نظر علاوه بر حداکثر کردن قابلیت ها و کمک به توسعه کلی جامعه، به حداکثر اجماع سیاسی نیز نائل آمده باشد.

نتیجه‌گیری

سرمایه‌ی اجتماعی با متغیرهای شناخته شده جامعه‌شناختی همچون اعتماد، آگاهی، نگرانی درباره‌ی دیگران، مسایل عمومی، مشارکت در مسایل عمومی، انسجام و همبستگی اجتماعی ارتباط دارد. باید توجه داشت که سرمایه‌ی اجتماعی حتی اگر مفهومی واحد باشد، قطعاً مصداق واحدی در همه‌ی جوامع ندارد و اقتضای سرمایه بودن آن این است که در هر جامعه‌ای متناسب با مقتضیات آن جامعه شکل می‌گیرد. چرا که هویت ملی، پیشینه‌ی تاریخی، باورها، دین، دردها، و شادی‌های مشترک، و سود و زیان‌های عمومی یک جامعه در چند و چون تولید سرمایه‌ی اجتماعی آن نقش دارد و لذا نمی‌توان مولفه‌ها و میزان سرمایه‌ی اجتماعی در جوامع و کشورهای مختلف را با شاخص‌های یکسان سنجید. به طور مثال میزان سرمایه‌ی اجتماعی در ایران با سرمایه‌ی اجتماعی با سایر کشورها یکسان نیست. جوامعی که از حاکمیت خوب و سطوح عالی سرمایه‌ی اجتماعی بین مردم بهره می‌برند دولت و جامعه مکمل یکدیگرند و موفقیت سیاسی و اقتصادی در آن جوامع محتمل‌الوقوع است. ولی هنگامی که سرمایه‌ی اجتماعی ضعیف باشد، گروه‌های قدرتمند به بهای حاشیه راندن گروه‌های دیگر بر دولت چیره می‌گردند. در واقع به تعبیر فوکویاما در این جوامع همواره نزاع نهفته در جریان است. سرمایه‌ی اجتماعی با توجه به کارکردش تعریف می‌شود. سرمایه‌ی اجتماعی شیئی واحد نیست. سرمایه‌ی اجتماعی مانند شکل‌های دیگر سرمایه مولد است. و دستیابی به هدف‌های معینی را تسهیل می‌کند. هنجارهایی را که سرمایه‌ی اجتماعی تولید می‌کند اساساً باید شامل سجایایی از قبیل صداقت، ادای تعهدات، و ارتباطات دو جانبه باشد. سرمایه‌ی اجتماعی مجموعه هنجارهای موجود در سیستم اجتماعی است که موجب ارتقای سطح همکاری اعضای آن جامعه و پایین آمدن سطح هزینه‌ی تبادلات و ارتباطات می‌گردد. بنابر این مفاهیمی از قبیل جامعه‌ی مدنی، توسعه‌ی سیاسی، مشارکت سیاسی و ... دارای ارتباطات مفهومی بسیار نزدیکی با سرمایه‌ی اجتماعی می‌گردند. هر قدر سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه‌ای بالا باشد شیوه‌های تقسیم قدرت، رقابت در کسب قدرت، و شیوه‌های برخورد هیات حاکمه با بحران اجتماعی و حتی سیاسی در کشور مستلزم صرف هزینه‌های کمتری خواهد بود. هانتینگتون اعتقاد دارد که اگر جامعه‌ای بخواهد به اجتماع سیاسی تبدیل شود و به توسعه اجتماعی دست یابد باید قدرت بین گروهی از طریق نهاد‌های سیاسی اعمال شود. قدرت بین گروهی هانتینگتون در اینجا مترادف با شبکه‌های بین گروهی در سرمایه‌ی اجتماعی است.

سرمایه‌ی اجتماعی با تقویت شبکه‌های بین‌گروهی موجب تقویت نهادها در ساختار سیاسی می‌گردد. از نظر هانتینگتون هر چه یک سازمان منسجم‌تر باشد سطح نهادمندی آن نیز بالاتر است و هر چه یک سازمان از هم‌گسیخته‌تر باشد نهادمندی در آن کمتر است. در اینجا تنها عاملی که می‌تواند به نظر راقم سطور نهادمندی سازمان‌ها را تقویت کند همان سرمایه‌ی اجتماعی است. سرمایه‌ی ای که می‌تواند به عنوان دارویی نیروبخش سطح همکاری‌ها و نهادمندی‌ها را در درون ساختارهای سیاسی افزایش و در نهایت بستر توسعه‌ی سیاسی در جامعه و فرآیند نیل به توسعه‌ی سیاسی پایدار را هموار سازد. از نظر هانتینگتون عقلانیت اقتدار سیاسی فرمانبری انسان‌ها از قوانین ناشی از اقتدار سیاسی را افزایش می‌دهد و اگر این فرمانبری از قوانین با کمک مولفه‌ی اعتماد در سرمایه‌ی اجتماعی درآمیزد آنگاه مردم قوانین موضوعه‌ی اقتدار سیاسی را به گوش جان پذیرفته و اقتدار تعهد آور در جامعه حاکم می‌شود. در این صورت مردم در کشور به نافرمانی مدنی دست نمی‌زنند. خیابان‌ها و مراکز دولت را به آتش نمی‌کشند و..... هانتینگتون تاکید می‌کند که در راستای توسعه‌ی سیاسی باید حوزه‌های صلاحیت خاص فنی، نظامی، اداری، علمی، عهده‌دار وظایف سیاسی شوند. تنها مولفه‌ی ای که می‌تواند امر تمایز کارکردی و ساختاری در جامعه را محقق سازد همان سرمایه‌ی اجتماعی است چون سرمایه‌ی اجتماعی با تقویت شبکه‌های بین‌گروهی در جامعه آن دسته افرادی را که دارای تخصص لازم برای کسب مسوولیت‌ها در اداره امور جامعه است را برای پذیرش تصدی‌های مسوولیتی در دولت تشویق نماید. پس سرمایه‌ی اجتماعی سهم کلیدی می‌تواند در تمایز کارکردی و ساختاری در امر توسعه‌ی سیاسی ایفا نماید. هانتینگتون توسعه‌ی سیاسی را به اشتراک هر چه بیشتر گروه‌های اجتماعی سراسر جامعه در امور سیاسی می‌داند، تقویت زمینه‌های انسجام گروه‌های اجتماعی بدون سرمایه‌ی اجتماعی میسر نیست. در دولت‌های دموکراتیک درجه نظارت مردم بر حکومت بسیار بالا است یعنی شهروندان به طور مستقیم و حتی غیر مستقیم بر اعمال دولت مردان نظارت می‌کنند. در اینجا تقویت سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند از اعمال نظارت دولت‌ها کاسته و امر نظارت را به مردم واگذارد و در نهایت با تقویت مشارکت به ویژه سیاسی امر توسعه‌ی سیاسی تسهیل گردد.

سرمایه‌ی اجتماعی، و ارتباط آن با توسعه‌ی سیاسی در جامعه‌ی ایران، بسیار قابل تأمل است. به طور کلی جوامع شرقی چون ایران که در آن سنت‌هایی چون دین همچنان در متن زندگی مردم قرار دارد و ملت‌هایی قدیمی با گذشته‌ی تاریخی روشن و تعریف شده‌ی محسوب می‌شوند،

وضعیتی ویژه دارند. در دوره‌های اخیر این سنت‌ها و تجربه‌ی قدیم با وضعیت مدرن در هم آمیخته و در پی یافتن اشکال نوینی است. بدین دلیل، به نظر می‌آید توجه به مسأله‌ی سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند برای تحولات آینده راهگشا باشد. چرا که بدون در نظر گرفتن ظرفیت‌های توسعه‌ی سیاسی و سرمایه‌ی اجتماعی نمی‌توان در تحولات، مشارکتی مثبت داشت. به همین نحو برای پیشبرد وضعیتی دموکراتیک به منزله‌ی مهم‌ترین شاخصه‌ی یک جامعه‌ی سیاسی توسعه‌یافته، توجه به سرمایه‌ی اجتماعی موجود و ظرفیت‌های اعتماد در عرصه‌ی سیاست، حیاتی به نظر می‌رسد. با نگاهی به مباحث نظری ارائه شده در زمینه‌های توسعه‌ی سیاسی و سرمایه‌ی اجتماعی، با محور قرار دادن دو شاخصه‌ی اعتماد و همبستگی و جستجو برای یافتن سرمایه‌ی اجتماعی موجود و ظرفیت‌های فرهنگی برای تقویت این شاخصه‌ها می‌توان امکان بیشتری را برای نیل به توسعه‌ی سیاسی فراهم کرد. به ویژه با تکیه بر عنصر ایدئولوژی که از طریق آن در زمینه‌های مختلف می‌توان بحث اعتماد را چه در مباحث نظری، چه در تجربه‌های عملی، بازسازی کرد و با تکیه بر عنصر ملیت و تجربه‌ی مشترک تاریخی، می‌توان همبستگی را در متن جامعه‌ی سیاسی بازتعریف نمود.

پی‌نوشت‌ها

- 1-Political Development
- 2-Chilcott,Ronald
- 3-Powell,Bingham
- 4- Eisenstadt,Michael & Dyament
- 5-Helyo Jackuribe

منابع

- استیگلیتز، جوزف، (۱۳۸۲)، به سوی پارادایم جدید توسعه، ترجمه‌ی اسماعیل مردانی گیوی، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی اقتصادی ۱۹۸/۱۹۷، تهران: موسسه اطلاعات.
- استیگلیتز، جوزف، (۱۳۸۲)، جهانی‌سازی و مسائل آن، ترجمه‌ی حسن گلریز، تهران: نشر نی.
- اکبری، امین، (۱۳۸۳)، نقش سرمایه‌ی اجتماعی در مشارکت - بررسی تأثیر سرمایه‌ی اجتماعی بر مشارکت سیاسی و اجتماعی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم اجتماعی تهران.
- اکبری، کمال (۱۳۸۵)، رابطه مشروعیت و مشارکت سیاسی، قم، نشر معارف.
- بوردیو، پیر، (۱۳۸۴)، شکل‌های سرمایه‌ی اجتماعی، در: سرمایه‌ی اجتماعی؛ اعتماد، دموکراسی و توسعه، گردآوری کیان تاج‌بخش، ترجمه‌ی افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازه.

تحلیل دو سویه‌ی رابطه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی..... ۱۲۳

بیکر، واین، (۱۳۸۲)، مدیریت و سرمایه اجتماعی، ترجمه سید مهدی الوانی و محمد رضا ربیعی مندجین، تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.

بیکر، جی. اس.، (۱۳۸۲)، سرمایه اجتماعی و مدیریت، ترجمه مهدی الوانی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

پورموسوی، سیدفتح الله، (۱۳۸۱)، جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۶، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

تشکر، زهرا و محمدرضا معینی، (۱۳۸۱)، نگاهی به سرمایه اجتماعی و توسعه، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۴، تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.

سریع القلم، محمود، (۱۳۷۱)، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، تهران: نشر سفید، چاپ اول.

سریع القلم، محمود (۱۳۷۱)، سنت، مدرنیسم و فرهنگ توسعه، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۷، ش ۳ و ۲، مهر و آبان.

سیف زاده، حسن، (۱۳۶۸)، نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران: نشر قومس.

عبدی، عباس، (۱۳۸۵)، دروغ آتشی بر جان سرمایه اجتماعی، روزنامه شرق، ۱۳۸۵/۶/۴
www.aftab.ir.

علاقه بند، مهدی، (۱۳۸۴)، درآمدی بر سرمایه اجتماعی، مجله علوم اجتماعی فصل نو،
www.fasleno.com.

فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۷۹)، پایان نظم، سرمایه اجتماعی و حفظ آن، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران: جامعه ایران.

فیروزآبادی، سیداحمد، (۱۳۸۴)، بررسی سرمایه اجتماعی و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری آن در شهر تهران، رساله دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

فیلیس، جیمز، (۱۳۸۵)، اسطوره سرمایه‌ی اجتماعی در توسعه جامعه، ترجمه امیرنصرت روحانی، فصلنامه اقتصادی - سیاسی آفتاب.

قوام، عبدالعلی، (۱۳۷۱)، توسعه‌ی سیاسی و تحول اداری، تهران: نشر قومس.

قوام، عبدالعلی، (۱۳۷۱)، بی‌اعتمادی و نظام سیاسی، جامعه سالم، سال دوم، ش ۶، مهرماه.

کلمن، جیمز، (۱۳۷۹)، بنیاد‌های نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

- Aggarwal, R., Demircuc, -Kunt, A., & Martinez Peria, M. S. (2010). Do remittances promote financial development? **Journal of Development Economics**.
- Almond, Gabriel A., (1987), **The Development of Political Development, Understanding Political Development**, (ed.), Myron Weiner and Samuel Huntington. Boston: Little Brown.
- Brown, P. C. (1994). **Migrants' remittances, savings, and investment in the South Pacific**. International Labor Review, 133(3), 347–367.
- Campbell, Cathertine and Sandra Jovchelovitch,(2000), Health Community Development, Towards a social Psychology of Participation, in **Journal of Community and Applied Social Psychology**, vol. 10.
- Chilcote, Ronald H, (1981), **Theories of Comparative Politics**, Colorado: West View Press.
- Coleman,js(1996) social capital in the creation of human capital, **American journal of sociology supplement**.
- Collier P, Dollar D.(2002), Aid allocation and poverty reduction. European Economic Review, 26:1475e500 development and community self-reliance in rural South Africa. **The Journal of Modern African Studies**, 37(3), 389–408.
- Coleman, J., (1988-9), Social Capital in the Creation of Human Capital, in **American Journal of Sociology**, 94-120.
- Coleman, James, (1971), **Syndromes of Political Development, in Crisis and Sequence in Political Development**, (ed.), Binder et. Al., Princeton: Princeton University Press.
- Coleman, James, (1990), **Foundations of Social Theory**, Cambridge: Harvard University Press.
- Dodd, C.H., (1972), **Political Development**, London: Macmillan.-
- Elhawary S, Foresti M, Pantuliano S.(2010), **Development, security and transitions in fragile states**. Meeting series report. Overseas Development Institute.
- Fukuyama f.(1997) ,**Economic globalization and culture**, The merril lynch forum.
- Gabriel a.Almond and g.bingham powell (1966), **Comparative politics:a developmdntal approach**, (boston:little brown and co...)pp.16-30
- Grootaert, Christian, (2001), **Social Capital: The Missing link?, in Social Capital and Participation in Every life**, Edited by Dekker Paul and E. Uslander, London: Routledge.
- Hall, P., (1999), Social Capital in Britain, in **British Journal of Political Science**, vol 29, pp. 417-461.-
- Huntington, Samuel, (1988), **The Change to Change, in Comparative Politic in the Post-behavioral Era**, (ed.), Louis Cantori and Andrew Ziegler, Colorado: Lynne Rienner Publishers.
- Knack, S and Keefer. P, (1997), Does Social Capital Have an Economic Payoff? Across Country Invisitation, in: **Quarterly Journal of Economics**, 62/4: 1251-88.

- Malony, William A., Graham Smith, Gerry Stoker,(2000), **Social Capital and Associational Life, in Social Capital: Critical Perspectives**, (ed.), Stephen Baron, et al. Oxford University Press.
- Misati, R. N., & Nyamongo, E. M. (2011). Financial development and private investment in Sub Saharan Africa. **Journal of Economics and Business**, 63(2), 139–151.
- Moreno M, Anderson M.(2004), **Fragile states: defining difficult environments for poverty reduction. Poverty Reduction in Difficult Environments Team Policy Division**. In: PRDE working paper, vol. 1. UK Department for International Development.
- Offe, Claus, (1999), **How can we Trust Our Fellow Citizens? in Democracy and Trust**, (ed.), Mark Warren, Cambridge: University Press.
- Onyx, Tenny, and Paul Bullen, (2001), **The Different Faces of Social Capital in NSW Australia, in Social Capital and Participation in Every life**, Edited by Paul Dekker and E. Oslaner, London: Routledge.
- Park, Han S., (1984), **Human Needs and Political Development**, A Dissent to Utopian Solutions, Rochester: Schenkman Books.
- Paxton, Pamela, (1999), Is Social Capital Declining in the United States? A Multiple Indicator Assessment”, in **American Journal of Sociology**, vol. 105, no.1.
- Putnam, R.D., (1995), **The Prosperous Community: Social Capital and Public Life, in The American Prospect**, 4, 13, 11-18.
- Putnam, R.D., (1995), **Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy**, Princeton University Press.
- Putnam, R.D., (2002), **Bowling Together, in American Prospect**, accessed on September 2002 at <http://www.prospect.org/print/v13/3/putnm-r.html>
- Putnam, R.D., (2002), **Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community**, New York: SI.
- Putnam, Robert,et al, (1992), **Making Democracy Work**, New Jersey: Princeton University Press.
- Pye, Lucian W., (1966), **Aspects of Political Development**, Boston: Little Brown.-
- Warren, Mark, (ed.), (1999), **Democracy and Trust**, Cambridge University Press.